



خاطرات

کشکول

(جلد ۶۲)

کتاب کشکول، خاطرات، ناصر کاظمی





کتاب کشتل خاطر، ناصر کاره

این کتاب تقدیم می‌شود

به ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین)

امام خمینی (ره)، شهدای ایران اسلامی از صدر اسلام تا شهدای جبهه ی مقاومت

رزمنده تا زمانی که خاطراتش را ثبت نکرده، هنوز به تاریخ و آینده و آرمانش بدهکار است. خاطره نویسان جنگ مقتل خوانان دفاع مقدس هستند که، صحنه‌های جنگ را دیدند و نوشتند. اگر این دسته از نویسندگان این کار را انجام ندهند شاید نسل‌های بعدی حقایق را باور نکنند و کارهای بزرگ در زمان خود خفه شوند، چرا که ترس‌ها، امیدها و فداکاری‌ها در تاریکی و گمنامی جبهه‌ها اتفاق افتاده که جز خدا هیچ کس از آن خبر ندارد. هیچ کس این حقایق و بهجت‌هایی که رزمندگان هنگام عملیات‌ها داشتند را نمی‌بیند، مگر اینکه جهاد بزرگی رخ دهد و آن ثبت خاطرات برای دیگران است... ((امام خامنه ای))

## کشکول خاطرات دفاع مقدس (جلد ۶۲)

مدیر پروژه و نویسنده: ناصر کاوه

هوش مصنوعی، گرافیک و طراح: علی کربلایی

رسانه و فضای مجازی: مهدی کاوه

تایپ و حروف نگار و مشاور طرح: نرگس کاوه

روابط عمومی و پشتیبانی: فاطمه عاقلی

قیمت: ۳/۰۰۰/۰۰۰ ریال

شمارگان: ۱۰۰۰

چاپ: اول

## مقدمه

... این نوشته جات را قدر بدانید. این پدیده‌ها و این فرآورده‌های تاریخ انقلاب را، تاریخ دفاع مقدس را قدر بدانید؛ این‌ها را باید خیلی قدر دانست و بین مردم هم منتشر بشود... «امام خامنه‌ای»

شهدا دعا داشتند، ادعا نداشتند؛ نیایش داشتند، نیایش نداشتند؛ حیا داشتند، ریا نداشتند و رسم داشتند، اسم نداشتند. شهید بی ادعا، بی نمایش، بی ریا و بی نام و نشان حتما برای ما الگوست. سبک زندگی به معنای رویه است، یعنی انسان بر یک مداری، با یک آدابی، با یک سنن و قواعد و اصولی زندگی می‌کند. دیگران یک سبکی دارند؛ یکی را نگاه می‌کنید، اسلوب زندگی او سبک غربی است، یعنی فرمول‌هایی که از آن طرف آب می‌آید خیلی می‌پسندد و در زندگی‌اش ساری و جاری می‌کند. یکی دیگر این طور نیست و سبک زندگی او سبک زندگی دینی و مذهبی است، سبک زندگی و رویه‌ی فرد دیگری معجون یا عجینی از این دو است. شهدا چه کسانی هستند؟

شهادادانش‌آموزان مکتب تربیتی اهل بیت(ع) هستند که با کتاب قرآن مجید و آموزگاری اهل بیت(ع)، فرمول‌ها و اسلوب یا اصول زندگی‌شان را انتخاب کردند. همچنین بعضی از افراد در جامعه‌ی دینی ما هستند که دینی زندگی می‌کنند و

زندگی آن‌ها هم برگرفته از زندگی اهل بیت (ع) است، منتها حد متوسط از فرمول‌ها را بیشتر متحمل می‌شوند.

شهید کسی است که به دنبال آخر خوبی‌ها می‌گردد. پس سبک زندگی، یعنی ملکه شده است. یعنی کاملاً نهادینه شده است، یعنی برخاسته از یک اصل است، اتفاق نیست، حادثه نیست، بلکه یک انتخاب است و پای آن انتخاب سینه می‌زند، تمرکز دارد، هزینه می‌کند، پیاده می‌کند، ولو این‌که ممکن است هزینه‌های سنگینی هم برای او داشته باشد. به این سبک زندگی می‌گوئیم. سبک زندگی شهدا برگرفته از معارف دین است، یعنی برگرفته از فرمایشات معصوم و امامی است که در مقام عصمت است، در مسیر و تکلیفی که به نام عبودیت روشن کرده‌اند که هدف از خلقت ماست، خیلی راهگشاست.

من یک جایی سخنرانی می‌رفتم، گفتند: شما چرا این قدر از شهدا می‌گوئید؟ گفتم: از چه کسی بگویم؟ گفتند: از امام حسین (ع) بگو. گفتم: امام حسین (ع) که سیدالشهداست. ما اگر دامنه را نبینیم، به قله که نمی‌رسیم. شهدا در دامنه هستند، شهدا آینه برگردان فضایل ائمه (ع) و اهل بیت (ع) هستند. من اگر امام حسین (ع) را برای شما توضیح دهم می‌گوئید معصوم است، فرزند پیامبر (ص) است. یک مقدار احساس فاصله دارید، ولی وقتی من می‌گویم علی‌اکبر امام

حسین (ع) رفت و امام حسین (ع) دل کند، حالا نگاه کن، پدر پنج شهید دل کند، این هم آن فضیلت نورانی ایثار در زندگی اش شد، می گوئید که امام، معصوم است، او که معصوم نیست، پس این قابل الگوبرداری است. لذا سؤال شما سؤال زیبایی است. چرا باید به سبک زندگی شهدا تأسی و اقتدا کنیم؟ آنها حسی تر و دریافتی تر هستند، بین ما هستند، مثل ما هستند، اینها هم آزمون و خطا داشتند. چه شهدای عزیزی داریم که قبل تر اقرار به گناهان کبیره هم داشته اند، منتها مبدأ میل شان عوض شد، بعد بر اساس تغییر مبدأ میل با توبه، زیباییها در دامنه‌ی وجودشان ساری و جاری شد...

سبک زندگی شهدا از این جهت که اینها در عصر غیبت کبری، ترجمانی از سیره‌ی اهل بیت (ع) و سیره‌ی معصومین (ع) از فرمول‌های ناب قرآن و عترت شدند، زیباست... زندگی‌های امروزی تحت الشعاع فرهنگ منحوس غربی قرار گرفته و شبیه زندگی آنها شده است که هیچ احترامی به بزرگتر و پایبندی به همسر و عشق و علاقه به والدین در بین آنها وجود ندارد. صحبت از سبک زندگی که می‌شود منظور به حوزه خانوادگی نیست، بلکه دامنه آن گسترده تر است و شامل روابط اجتماعی، مدنی و حقوقی می‌شود. برای اینکه بتوانیم یک سبک زندگی خوب و خدا پسند انتخاب کنیم باید یک الگوی درستی داشته باشیم. چون همواره جامعه‌ها برای دست یابی

به اهداف و ارزش های خود نیازمند الگوهای پویا و مؤثری در بدنه خود هستند، تا با نقشه برداری از زندگی آنها بتوانند صاحب یک سبک خوبی بشوند. یکی از الگوهای خوبی که سبک زندگی آنها الهی است و می تواند باعث پیشرفت شما در عرصه زندگی شود، الگو برداری از سبک زندگی شهدا است. لزوم توجه دادن جامعه به سبک زندگی شخصیت های تأثیرگذار جامعه یکی از مؤثرترین و بهترین راهکارها در این مسیر است. زندگی لاکچیری، ماشین آخرین سیستم، مارک لباس و مدل گوشی. کشورهای غربی می خواهند با ترویج این سبک زندگی، یک اختلاف طبقاتی و غرور کاذب در بین مردم ایجاد کنند و می خواهند این افکار را ترویج دهند که هرکسی این مدل از زندگی را نداشته باشد جزء افراد ضعیف است. و مردم هم برای اینکه از قافله جا نمانند سعی می کنند طبق ایده های آنها زندگی کنند و تمام تلاش خود را برای بدست آوردن مادیات می کنند و عمر ارزشمند خود را صرف یک بازی پوچ می کنند. اما مدل دیگری از افراد بودند که در بین ما زندگی می کردند اما تحت تاثیر افکار دیگران قرار نمی گرفتند و زندگی ساده ای داشتند اما بسیار محبوب بودند و ماندگار شدند. دنیای غرب می خواهد رابطه خانواده ها را متزلزل کند و زندگی را برای زن و مرد تبدیل به یک کابوس ترسناک کند. و به مردان القا می کند که چهره خشن و اخمو داشته باشند. در حالی که اسلام می گوید با چهره بشاش و روی گشاده با همسران برخورد کنید تا آرامش در زندگی شما حاکم شود. هرکسی می تواند مسیر



خودش را همانگونه که دوست دارد انتخاب کند و هیچ اجبار و تحمیلی در کار نیست. اما دشمن با برنامه ریزی دقیق در پی تغییر دادن افکار مردم است و دوست دارد که دیدگاه خودش را حاکم در سبک زندگی دیگران کند. کشورهای دیگر بخاطر نداشتن الگوهای درست، زود تحت تاثیر قرار می‌گیرند و فرهنگ منحوس را می‌پذیرند. اما در کشور ما بخاطر وجود شهدا، کار سختی در پیش دارند چون زندگی شهدا یک سبک خاصی را در پیش روی مردم قرار داده و هر کسی این سبک را انتخاب کند در دنیا و آخرت بهره‌های بسیاری می‌برد.

باحول وقوه الهی، باتوسل به چهارده خورشید منور و با استعانت از شهدا از میان هزاران خاطره و به رسم چیدن بهترین گل‌های معطر و تهیه خوش بوترین عطرها و با امید برآمدن هزاران آرزو با نام مقدس و مبارک امام زمان (عج) و با رمزی زهرا (س) نوشتن « کتاب کشکول خاطرات دفاع مقدس (جلد ۶۲) ، را شروع می‌کنیم تا انشاءالله مورد رضایت و خشنودی «خداوند عزوجل» واقع گردد...

ارادتمند: ناصر کاوه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اوصيكم بأن يكون إيمانكم بقيادة  
سماة الامام الخميني دام ظله محمداً  
وتوماً من اجل خير دنياكم وآخرتكم

نصر الله

سوال ۱۴۳۰ ق.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به شما وصیت میکنم که ایمانتان به رهبری حضرت امام خامنه ای (دام ظلّه)  
محکم وقوی باشد که خیر دنیا و آخرتتان در این است.

سید حسن نصرالله  
شوال ۱۴۳۰ ه. ق

کتاب کنگره انظار امام ناصر کاره

علی شیمیایی که بود؟... علی حسن المجید پسر عموی صدام و مسئول استفاده از بمب های شیمیایی علیه کردهای عراق و رزمندگان ایرانی در دهه هشتاد میلادی بود که به همین دلیل به لقب علی شیمیایی معروف شد... او در کشتار و آواره کردن و سرکوب خونین قیام شیعیان عراق در پی حمله ارتش بعثی به کویت، دست داشتن در قتل آیت الله محمد صادق الصدر و دو پسرش، کشتار صدها نفر از شیعیان معترض به این جنایت و جنایت وحشیانه ۵۰۰۰ هزار کرد در حلبچه، او را به سنگدل ترین همدست صدام معدوم تبدیل کرده بود...

علی شیمیایی حاضر بود برای بقای رژیم دست به هر جنایتی بزند...

او نخستین بار به عنوان مسئول حمله شیمیایی به روستای کردنشین حلبچه که به کشته شدن پنج هزار نفر انجامید، به اعدام محکوم شد...

سپس دو بار به اتهام سرکوب قیام شیعیان پس از حمله ی عراق به کویت و نیز به اتهام شرکت در کشتار و آواره کردن شیعیان، به اعدام محکوم شد و نهایتاً در پنجم بهمن ماه ۱۳۸۸ (۲۵ ژانویه ۲۰۱۰) اعدام شد...

این جنایتکار جنگی در جریان بازجویی‌های خود اعتراف می‌کند که اسرای ایرانی را قبل از شهادت شکنجه‌های شدید می‌داده است به طور مثال وی در خصوص یک اسیر ایرانی که بر اثر اصابت مین، پایش را از دست داده بود، می‌گوید:

زمانی که این اسیر را بازجویی می‌کردم به علت مقاومتش شروع به قطع انگشتان دستانش کردم پس از قطع هر انگشت و به فاصله هر دو دقیقه پس از قطع، محل قطع شده را با فندک می‌سوزاندم تا این‌که تمام انگشتانش را بریدم اما مقاومت حیرت‌آور او که بسیار جوان هم بود مرا خشمگین ساخت و با اره پای او را نیز قطع کردم اما این اسیر ایرانی هیچ اطلاعاتی نداد...

این بعضی جنایتکار تصریح می‌کند که تا آنجا که در جریان بوده، ماشین جنگی جنایات صدام معدوم شش هزار اسیر ایرانی را به شکل فجیعی به شهادت رسانده است...

گوشه ای از اعترافات یکی از جنایتکاران اصلی کشتار اسیر ایرانی،

سرهنگ ستاد گارد ریاست جمهوری عراق، عبدالرشید الباطن

منبع: کتاب "عبور از تونل وحشت"

به خاطر آنکه قاب عکس صدام را شکسته بودم، مرا به گودالی که هشتاد و یک پله از زمین فاصله داشت، بردند. آنجا شبیه یک مرغدانی بود... وقتی مرا در سلولم حبس کردند، از بس کوچک بود، می‌بایست به حالت خمیده در آن قرار می‌گرفتم. آن سلول درست به اندازه ابعاد یک میز تحریر بود. در آنجا متوجه یک پیرمرد ناتوان شدم. او در حالی که سکوت کرده بود، به چشمانم زل زد.

بی‌مقدمه پرسید: ایرانی هستی؟... من وزیر نفت ایران، محمد جواد تندگویان. هستم... فقط نگاهش می‌کردم. نگاه به بدنی که از بس با اتوی داغ به آن کشیده بودند، مثل دیگ سیاه شده بود... گفتم: اگر پیامی داری بهم بگو. گفت: ا

ین سیاه چال، طبقه زیرین پادگان هوا نیروز الرشید است... گفت: پیام من مرزداری از وطن است. صبوری است. نگذارید وطن به دست ناهلان بیفتد. نگذارید دشمن به خاک ما تعرض کند. استقامت، تنها راه نجات ملت ماست. بگذارید کشته شویم، اسیر شویم، ولی سرافرازی ملت به اسارت نیفتد. گفتم: به خدا قسم پیامت رابه ایرانیان می‌رسانم خم شدم دستش را ببوسم که نگذاشت...

راوی: عیسی عبدی، کتاب ساعت به وقت بغداد، ج ۱، ص ۸۹.

## برزان التکریتی

برادر ناتنی صدام، برزان التکریتی ۱۴ سال از او کوچک تر بود و به مدت ۴ سال، ریاست اداره استخبارات، یا همان اداره اطلاعات و امنیت را عهده دار بود. برزان، در اداره خود و در جریان شکنجه هایی که انجام داده و یا به دستور وی انجام شده است، از روش های غیرانسانی استفاده کرده و به دفعات از "قطع گوشت بدن افراد تحت بازجویی و چرخ کردن همان گوشت در برابر چشم آنان استفاده کرده است"... برزان به عنوان یک افسر ارشد امنیتی، به اتهام دستور به شکنجه متهم شد. ضمن این که وی در بسیاری از اعمال غیرانسانی، حضور داشته و در کشتار هزاران نفر کرد و حمله به روستاهای شیعه و اسرای ایرانی فعالیت داشته است.

دختر برزان با عدی، پسر صدام ازدواج کرد که این ازدواج دوام نیاورد و پسر صدام خیلی زود دختر برزان را طلاق داد...

برزان التکریتی در فروردین ۱۳۸۲، توسط نیروهای آمریکایی در بغداد دستگیر شد... به جرم کشتار شیعیان در سال ۱۳۵۸، به جرم جنایت علیه بشریت، به اعدام محکوم شد و روز دوشنبه، ۱۵ ژانویه، با حضور در پای چوبه دار، حکم آنها اجرا شد...

عواد حمد آل البندر، او قاضی دادگاهی بود که کشتار صدها شیعه ی دجیل را صادر کرد و حکم قانونی داد که کشتار شیعیان دجیل به دلیل اقدام آنها برای کشتن صدام، مجاز است. او در زمان حکومت صدام، حکم اعدام افرادی را صادر کرد که پیش از انجام دادگاه و اجرای حکم، کشته شده بودند...

عواد حمد آل البندر، حتی حکم اعدام بسیاری از کودکان و نوجوانان زیر ۱۸ سال را صادر کرده که حتی قوانین مجازات زمان صدام، اعدام افراد زیر ۱۸ سال را غیر مجاز دانسته است... او دوست و همکار صدام، دیکتاتور عراقی، در حکومت همراه صدام بود و در پیمودن مسیر دادگاه و اعدام نیز همان راه را طی کرد...

عواد در جریان دادگاه که از مهر ۱۳۸۴، آغاز شد، از ابتدا با لباس عربی در دادگاه حاضر شده و در سکوت کامل دادگاه را دنبال می کرد... او تنها زمانی سخن می گفت که صدام و برزان با قاضی دادگاه مجادله می کردند.

عواد فقط در دفاع از آنها حرف می زد... عواد حمد آل بندر قاضی عالی دادگاه انقلاب رژیم بعثی عراق، به "جرم جنایت علیه بشریت، محکوم به اعدام شد... وکیل مدافع بندر، یک روز پس از آغاز دادگاه وی، در خارج از دادگاه به قتل رسید...

داخل خاک عراق مشغول جستجو بودیم؛ یکی از افسران عراقی خبر آورد که در منطقه ای جلوتر از اینجا یک گورستان دسته جمعی از شهدای ایرانی است؛ اما عراقی ها اجازه عبور نمی دادند. با تلاش بسیار و پس از مدت‌ها پیگیری به آن منطقه رفتیم؛ آنروز تلخ ترین روز دوران تفحص من بود. ۴۶ شهدای غواص آنجا بودند، دست و پا و چشم های همگی آنها بسته شده بود؛ آنچه می دیدم باور کردنی نبود؛ بعضی ها این اسیران جنگی را زنده به گور کرده بودند. پلاک همه آنها را هم جدا کرده بودند تا شناسایی نشوند. آنها ۴۶ شهید گمنام بودند.

در کنار همه پیکرها که سالم و کامل بود یک دست قطع شده قرار داشت؛ این دست متعلق به هیچ کدام از پیکرها نبود؛ انگشتر فیروزه زیبایی هم بر دست داشت؛ این دست مدتهای طولانی مونس من شده بود؛ هر وقت کار ما گره می خورد به سراغ این دست می آمدیم؛ گویی این دست آمده بود تا دستگیر همه ما باشد... راوی: شهید تفحص، علی محمودوند

ای کاش هزاران بار شهید شوم

خدایا! از یک سوی باید بمانیم تا شهید آینده شویم و از دیگر سو باید شهید شویم تا آینده بماند. هم باید امروز شهید شویم تا فردا بماند و هم باید بمانیم تا فردا



شهید نشود... چه می شد امروز شهید می شدیم و فردا زنده می شدیم تا دوباره شهید شویم که هزاران بارهم شهید شویم و دوباره زنده شویم و باز کشته شویم. نخواهیم گذاشت که کفر و ظلمت بر نور غلبه کند... من با امام خمینی میثاق بسته ام و به او وفادارم، زیرا که او به اسلام و قرآن وفادار است و اگر چندین بار مرا بکشند و زنده ام کنند، دست از او نخواهیم کشید...

ما از مردن نمی هراسیم، اما می ترسیم بعد از ما ایمان را سر ببرند و اگر نسوزیم هم، که روشنایی می رود و جای خود را دوباره به شب می سپارد. چه باید کرد؟...  
خدایا پرواز را به ما بیاموز تا مرغ دست آموز نشویم و از نور خویش آتش در ما بیفروز تا در سرمای بی خبری نمائیم...

خون شهیدان را در تن ما جاری گردان تا به ماندن خو نکنیم و دست آن شهیدان را بر پیکرمان آویز تا مشت خونین شان را برافراشته داریم...  
خدایا چشمی عطا کن تا برای تو بگرید، دستی عطا کن تا دامانی جز تو نگیرد، پایی عطا کن که جز راه تو نرود و جانی عطا کن که برای تو برود...

قسمتی از مناجات نامه شهید مهدی رجب بیگی

باید سر من از تنم جدا شود

در گلستان شهدای نجفآباد، چهار قبر کنار هم بودند. دوتا از قبرها خالی بودند. وقتی پیکر مجید را به گلستان شهدا آوردند، دوستش از وسط جمعیت خودش را به دکتر ابوترابی رساند و او را سر دو قبری که کنده شده بود برد و گفت: آقای دکتر! مجید را این جا توی این قبر به خاک بسپارید. دکتر گفت: چرا پسرم؟!... جوان جواب داد: ما چهار نفر بودیم که شب‌های جمعه می‌آمدیم گلزار و سر مزار شهدا دعای کمیل می‌خواندیم. بعد از دعا چند دقیقه‌ای در این چهار قبر کنده شده می‌خوابیدیم. رسول، توی همان قبری که همیشه می‌خوابید، دفن شده. علی ابراهیمی، دوست دیگرمان هم همین‌طور. حالا مجید آمده... ب

عد به قبر وسطی اشاره کرد و ادامه داد: قد مجید بلند بود و داخل این قبر که می‌خوابید، سرش را به یک طرف خم می‌کرد. همیشه هم می‌گفت: بچه‌ها باید سر من از تنم جدا شود تا این قبر اندازه‌ی من بشود... چله‌ی مجید نشده بود که دکتر، برگشت به اورژانس خط مقدم... برشی از زندگی شهید مجید ابوترابی

شهید ابراهیم هادی

تقریباً مهمات ما تمام شده بود، ابراهیم بچه‌های بی رمق کانال را در گوشه‌ای جمع کرد و برایشان صحبت کرد، بچه‌ها غصه نخورید حالا که مردانه تصمیم گرفتید و

ایستادید اگر همه هم شهید شویم، تنها نیستیم مطمئن باشید مادرمان حضرت زهرا (س) می آید و به ما سر میزند... بغض بچه ها ترکید، صدای هق هق شان هم هی کانال را پر کرده بود، به پهنای صورت اشک می ریختند. ابراهیم ادامه داد غصه نخورید، اگر در غربت هم شهید شویم، مادرمان ما را تنها نمی گذارد!....

شهید ابراهیم هادی - منبع: کتاب سلام بر ابراهیم

### خلبان هوانیروز

شهید امیر سرلشکر ولی الله فلاحی فرمانده نیروی زمینی ارتش می گفت: "روزه بودیم، هیچ چیز برای خوردن نداشتیم. رفتیم آب پیدا کردیم توی آفتابه های دستشویی ها، یک جرعه وقت سحر و یک جرعه افطاری می خوردیم..." چند روز در اونجا بدون غذا و مهمات بودیم. یک خلبان شجاع گفت: "من می روم؛ شهید محمد نوژه رفت هواپیمایش را زدند و شهید شد. یک خلبان دیگر گفت من از هشت هزار مهاجم میگذرم و می روم، نان، خرما و پنیر بسته بندی برداشت و رفت و تصمیم داشت مجروحان را برگرداند. این خلبان محمد جعفر مهدوی ملک کلاهی خلبان هوانیروز بود. کمک خلبان او هم محمد وجدانی نام داشت و اهل رفسنجان بود. کمک ها را رساند و خیلی ناراحت کننده تر از آن چه که در فیلم چ دیدید، به سرشان آمد و تکه تکه شدند... این خلبانان شجاع جانشان را در کف اخلاص گذاشتند و به

شهید دکتر چمران و نیروهایش کمک رساندند و به فیض شهادت نائل شدند...

روایتی از امیر سرتیپ دربندی

شهید، محمد علی رجایی

یک شب بعد از فراغ از کار روزانه، زودتر از حد معمول به منزل می رفت. در میدان سر چشمه به راننده اش گفت در کناری بایست، همین جا کار دارم. این توقف ناگهانی آن هم در آن وقت شب در جایی که خبری از مسائل مهم مملکتی یا کار اداری نبود. همراهان را غافل گیر و بهت زده کرد. پرسیدم چه کاری دارید که بعداً انجام دهیم. گفت می خواهم کمی پرتغال بخرم. گفتم اجازه بدهید یکی از محافظان بخرد. گفت: خودم باید بخرم تا بی واسطه در جریان تلاش مردم، وضع خرید و فروش، قیمت جنس، نگاه و احساسات فروشنده نسبت به کارکرد و سود و زیانش باشم. ضمناً می خواهم با انجام این نوع کارهای شخصی، وظیفه ام از یادم نرود... برشی از

زندگی رئیس جمهور شهید، محمد علی رجایی

فرمانده لشکر بدر

چند وقتی بود بچه ها صبح که پا می شدند، میدیدن پوتین هاشون واکس زده دم مقرر جفت شده بود... با چند تا بچه ها قرار گذاشتیم تا ببینیم کار کیه؟!... یه شب نیمه شب یدفعه از خواب بیدار شدم و صدای توجه ام رو جلب کرد، یه نفر با یه گونی

داشت آروم از مقر می رفت بیرون، دنبالش رفتم، یه گوشه نشست و شروع کرد به واکس زدن پوتین ها. بدون توجه خودم رو بهش رسوندم و روبرویش ایستادم... برای چند لحظه ماتم برد اون اسماعیل بود، فرمانده لشکر بدر. خواستم چیزی بگم که گفتم، هیس!! هیچ چیزی نگو و قول بده بچه ها هم چیزی نفهمند.... سردار شهید اسماعیل دقایقی، فرمانده لشکر بدر

شهید حسن دانش

...من برای تغسیل و تکفین، بر پیکر شهید حسن دانش حاضر شدم. وضعیت پیکر این طلبه یزدی، بی اراده همه را متأثر می کرد. تمام قسمت های جسم این قاری بین المللی قرآن کریم کبود شده بود؛ اما یک چیز غیر طبیعی ذهنم را عجیب درگیر کرد!

همه پیکر حاج حسن دانش کبود بود جز حد زیر حنجره تا قفسه سینه، به گونه ای که این قسمت از پیکر حاج حسن، بدون هیچ اثری از کبودی، نورانیت خاصی داشت. همین جا بود که متوجه شدم تنها من این موضوع عجیب را درک نکرده ام؛ بلکه اطرافیان هم این اتفاق غیرطبیعی را معجزه قرآن کریم می دانستند...

شهید منا حاج حسن دانش، راوی حجت الاسلام گندمی استاد



هر جا که بود، مثل بقیه بود؛ خورد و خوراکش، لباس پوشیدنش ،  
خوابش، کارش، جنگیدنش. اصلا احساس نمی کردی که او فرمانده  
است و تو زیردستش هستی. می گفت: «من یک خدمتگزار کوچکم  
بین خدمتگزارهای بزرگتر.» خودش را از همه کمتر می دانست.  
فیلم در نمی آورد، واقعا این جوری بود.

برگرفته از کتاب «یادگاران»

تهدیه کسب و کار  
کتاب کنترل خاطرات، ناصر کاوه

## سردار حسین پور جعفری

سردار حسین پور جعفری، رفاقت ۴۰ ساله با شهید حاج قاسم سلیمانی داشت و یکی از بهترین رفقای ایشان بود. او از سال ۶۱ و عملیات والفجر مقدماتی وارد عرصه مبارزه در جنگ تحمیلی شد و بعد از شرکت در عملیات‌های مختلف در سال ۶۴ همراه در منطقه آبی تبور و در برخورد با قایق نیروهای عراقی مجروح و دچار شکستگی کمر شد که به دلیل این مجروحیت سنگین به مدت یک سال و نیم از جبهه دور بود. هم‌زمانش صداقت و محرم راز بودن را مهم‌ترین ویژگی او می‌دانند. او با وجود این که سال ۹۵ بازنشسته شده بود و می‌توانست در خانه بنشیند و استراحت کند ولی با سردار شهید سلیمانی همراه ماند و با فرمانده خود نیز شهید شد. این شهید بزرگوار از دوران دفاع مقدس همراه سردار سلیمانی بوده است و در سال ۷۶ با سردار سلیمانی وارد نیروی قدس سپاه شد و در سال‌های اخیر نیز دستیار ویژه شهید سلیمانی بوده است...

## شهید محسن حججی

کارت عروسی که برایش می‌آمد می‌خندید و می‌گفت: بازم شبی با شهدا... با رقص و آهنگ و شلوغ‌بازی‌های عروسی میانه‌ای نداشت. بیرون تالار خودش را به خانواده عروس و داماد نشان می‌داد و می‌رفت گلزار شهدا... همه‌ی فکر و ذکرش پیش

شهدا بود می رفتیم روستا برای سمنوپزان وسط تفریح و گشت و گذار مثل کسی که گمشده ای دارد می پرسید: حاج آقاسید این دورو بر شهید نیست بریم پیشش... به قصد زیارت حاج احمد کاظمی راه افتادیم سمت اصفهان... خانم بهش گفت: شما هم که مثل سید به ماشین تون نمی رسید! وسط آن تق و توق ها گفت: همه ی این ها رو باید بذاریم و بریم باید به دلمون برسیم تا به ماشین مون... هر موقع سراغش را می گرفتم جواب هایی مشابه می شنیدم آقا محسن کجاست؟ رفته نماز جمعه. آقا محسن کجاست؟ رفته گلزار شهدا، آقا محسن کجاست؟ رفته اصفهان سر مزار شهید کاظمی... به پدر خانمش گفتم: خوبه کلا سرش به این فضاها مشغوله ولی به طوری باشه که تو فامیل براش حرف درنیارن... برشی از زندگی شهید مدافع حرم،

محسن حججی

شهید عباسعلی قادری

شهید عباسعلی قادری، در جریان عملیات یک چشم و یک دست خود را از دست داده بود، اما با چشم آویزان و دست تیر خورده یک اسلحه کلاش را در دست گرفته بود و می جنگید و وقتی به او می گفتند که عراقی ها دارند به بچه ها تیر خلاص می زنند و باید به عقب برگردد و تنها به قایق مونده، او می گفت که هنوز یک دست و یک چشم دارد و می تواند در برابر دشمن بایستد... عباس آنقدر ایستاد با بدن



مجروح که سرانجام در عملیات بدر و زمانی که عراقی‌ها ما را محاصره کرده بودند، با

گلوله مستقیم تانک به شهادت رسید... راوی : محمد احمدیان

کارگردان خداست، ما همه بازیگریم

به حاج قاسم سلیمانی گفتیم آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها خیلی تهدید می‌کنند،

مراقب باشید! نقش شما در این جبهه منحصر به فرد است. اگر به شهادت برسید،

این جبهه ضربه می‌خورد... ایشان گفت همه این کارهایی که شده، کار خداست.

کارگردان اوست، ما همه بازیگریم... با آمدن و رفتن ما هم چیزی عوض نمی‌شود...

به روایت: شهید سید محمد حجازی

یا حسین(ع)... یا حسین(ع)...

بعد از جنگ برای اطلاع پیدا کردن از محل دفن شهدا در کشور عراق در این کشور

حضور یافتیم و در هتل شرایتون بغداد با یک ژنرال عراقی ملاقات کردم و به خاطره

برام گفت... ژنرال عراقی می‌گفت که در منطقه میسان(فکه) پنج نفر از نیروهای

ایرانی را که یقین داشتند از نیروهای اطلاعاتی هستند به اسارت گرفتند و با این حال

برای این که بتوانند آن‌ها را تخلیه اطلاعاتی کنند، تصمیم گرفته بودند که پس از

ناکامی در کسب اطلاعات از این اسراء یکی از آن‌ها را که از بقیه اندام کوچک‌تری

داشته است را شکنجه کنند تا که شاید زودتر به هدف شان برسند. این ژنرال گفت

که تصور ما بر این بود، چون این اسیر از مابقی اسراء جثه کوچک‌تری دارد، زودتر به حرف می‌آید به همین دلیل او را با دست‌های بسته در مقابل آن چهار نفر خوابانیدیم و در حالی که اسلحه را به سمت او گرفته بودیم، یک میخ را در داخل چشم او فرو می‌کردیم و در می‌آوردیم، اما تنها چیزی که این اسیر می‌گفت این بود که می‌گفت یا حسین(ع)... یا حسین(ع)... یا حسین(ع)...

راوی: محمد احمدیان

توصیف رهبري از سردار شهيد قاسم سلیماني...

"بهشت؛ پاداش معامله با خداست"

"إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمَ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ"

آنچه در برابر مجاهدت در راه خدا وجود دارد و خدای متعال در مقابل تقدیم کردن و روی دست گرفتن جان و مال در راه خدا قرار داده، بهشت است، رضای خدا است. آن چیزهایی که در دست و بال ما است - چه تشکر زبانی مان، چه تشکر عملی مان، چه نشانمان، چه درجه‌ای که می‌دهیم - چیزهایی است که بر حسب محاسبات مادی دنیایی قابل ذکر است اما بر حسب محاسبات معنوی و الهی قابل ذکر نیست...

## دریافت نشان ذوالفقار

در ۱۹ اسفند ۱۳۹۷ ش امام خامنه‌ای، نشان ذوالفقار (عالی‌ترین نشان نظامی ایران) را به سپهبد شهید سردار سلیمانی اهدا کرد. طبق آئین‌نامه اهدای نشان‌های نظامی جمهوری اسلامی ایران، این نشان به فرماندهان عالی‌رتبه و رؤسای ستادهای عالی‌رتبه در نیروهای مسلح اهدا می‌شود که تدابیر آن‌ها در طرح‌ریزی و هدایت عملیات‌های رزمی موجب حصول نتایج مطلوب شده باشد.

ان‌شاءالله خدای متعال به ایشان اجر بدهد و تفضّل کند و زندگی ایشان را با سعادت، و عاقبت ایشان را با شهادت قرار بدهد، البتّه نه حالا. هنوز سال‌ها جمهوری اسلامی با ایشان کار دارد. اما بالاخره آخرش ان‌شاءالله شهادت باشد. ان‌شاءالله مبارکتان باشد. بیانات امام خامنه‌ای در مراسم اعطای نشان ذوالفقار به شهید سردار حاج قاسم سلیمانی ...

شاید برخی دوستان ندانند ولی دشمنان خوب می‌دانند که او با کمک به ملت‌های منطقه توانست همه نقشه‌های نامشروع آمریکا در غرب آسیا را خنثی کند. نقشه آمریکا در مورد فلسطین این بود که آنقدر آن‌ها را در ضعف نگه دارند که نتوانند دم از مقاومت بزنند اما او دست فلسطینی‌ها را پر کرد. کاری کرد که بتوانند مقاومت کنند. برادران فلسطینی مکرر پیش بنده این را شهادت داده‌اند.. در جلسه‌ای که با

مسولان داشتیم، حاج قاسم گوشه‌ای می‌نشست که دیده نمی‌شد. باید می‌گشت تا او را پیدا کرد. نقشه آمریکا در سوریه، عراق، لبنان با کمک این شهید خنثی شد... بنده در برابر کار بزرگ و قیامتی که سردار سلیمانی کرد تعظیم می‌کنم. این تشییع جنازه‌ها و بدرقه‌های ایرانی و آن بدرقه‌های عظیم عراقی را دیدید، چه کردند با این پیکر اربا اربا... شهادت او زنده بودن انقلاب را به رخ همه دنیا کشید. شهادت پاداش تلاش بی‌وقفه‌ی او در همه‌ی این سالیان بود، با رفتن او به حول و قوه‌ی الهی کار او و راه او متوقف و بسته نخواهد شد، ولی انتقام سختی در انتظار جنایتکارانی است که دست پلید خود را به خون او و دیگر شهدای حادثه‌ی دیشب آلودند... ۱۳ دی ۱۳۹۸

رهبر انقلاب: حاج قاسم سلیمانی به کمک ملت‌های منطقه یا با کمک‌هایی که به ملت‌های منطقه کرد، توانست همه‌ی نقشه‌های نامشروع آمریکا در منطقه‌ی غرب آسیا را خنثی کند. این آدم توانست در مقابل همه‌ی نقشه‌هایی که با پول، با تشکیلات تبلیغاتی وسیع آمریکایی، با توانایی‌های دیپلماسی آمریکایی، زورگویی‌هایی که آمریکایی‌ها روی سیاستمداران دنیا بخصوص کشورهای ضعیف دارند، تهیه شده بود قد علم کند و این نقشه‌ها را در این منطقه‌ی غرب آسیا خنثی کند...

۱۸ دی ۱۳۹۸

توصیف رهبر انقلاب از سردار شهید قاسم سلیمانی

او به کمک ملت های منطقه توانست همه نقشه های نامشروع آمریکا در منطقه غرب آسیا را خنثی کند، این آدم توانست درمقابل تشکیلات که با پول و با توانایی های دیپلماسی آمریکایی و زورگویی های آمریکا روی کشورهای ضعیف داشتند، قدم علم کند که نقشه هایی که تهیه شده بود را در منطقه غرب آسیا خنثی کند... نقشه آمریکا در عراق، سوریه و لبنان به کمک این شهید عزیز خنثی شد....

آمریکایی عراق را مانند رژیم پهلوی می پسندند، نقطه ای باشد پراز نفت و هرکاری می خواهند بکنند مانند آن گاو شیرده، اما مرجیعت در برابر آن ایستادند و حاج قاسم به همه آنها به عنوان یک مشاور مدد رساند....

امروز دست لبنان و هم چشم لبنان حزب الله است و نقش شهید عزیز ما در این حالت نقش ممتاز و شایسته است... از وجود مطهر او ( سردار سلیمانی ) از اعماق دل تشکر می کنیم... عده ای می خواستند وانمود کنند انقلاب در ایران مرده است و تمام شده اما شهادت او نشان داد که انقلاب زنده است... دشمنان در مقابل عظمت ملت ایران احساس خضوع کردند... آن دشمنی که سعی می کند آن مجاهد عظیم القدر را و این سردار مبارز با تروریست را یک تروریست معرفی کند، ملت ایران زد در دهان آنها

جملات "خاص" رهبرانقلاب در نماز برپیکر "سلیمانی"

مقام معظم رهبری در نماز برای شهید سلیمانی عبارات اختصاصی را به کار بردند... رهبر معظم انقلاب در این نماز عبارت "اللهم أدخلهم برحمتك برضوانك، فإنك توفيتهم مخلصين بمائهم في سبيل رضاك مستشهدين بين أيديهم، مخلصين في ذلك لوجهك الكريم"... پروردگارا به رحمت ایشان رابه بهشت داخل کن، تو جان آنها را در حالیکه در راه رضای تو غوطه ور در خون شان شده و به شهادت رسیده و با اخلاص رو به سوی تو بودند، گرفتی... را به کار بردند... رهبر معظم انقلاب همچنین در بخش دیگری از نماز برای شهید سلیمانی عبارت: "اللهم الطاهرين وألحقنا بهم وارزقنا الشهادة في سبيلك يا مولاي، الحمد لله الذي أكرم المستشهدين في سبيله، الحمد لله الذي رزقنا الشهادة في سبيله، الحمد لله الذي رزقنا الجهاد في سبيل الإسلام... خدایا درجاتشان را بالاتر ببر و ایشان را با محمد و خاندان پاکش محشور بفرما و ما را به ایشان ملحق بگردان و شهادت در راهت را روزی ما قرار بده. حمد و ستایش خدایی را که شهیدان راهش را بزرگ داشت... را نیز به کار بردند...

چرا مردم قاسم سلیمانی را دوست داشتند؟...

قاسم سلیمانی که زین پس باید او را شهید خطاب کنیم یک انسان ویژه در جمهوری اسلامی بود. خبر شهادت او همچون زلزله‌ای بود که ایران و جهان را لرزاند. هرگاه در

مورد محبوب‌ترین چهره‌های ایران نظرسنجی صورت می‌گرفت نام قاسم سلیمانی بین دو یا سه نفر اول بود. این محبوبیت برای یک نظامی کمی عجیب به نظر می‌رسد.

در فضای مجازی هم که چرخ بزنید این محبوبیت را می‌بیند. کسانی برای او پست گذاشته‌اند که شاید انتقادهای جدی عملکرد مسؤلان جمهوری اسلامی داشته باشند اما قاسم سلیمانی را دوست داشتند. البته شایان ذکر است که اینستاگرام برخلاف تمام شعارهای آزادی بیان که سر می‌دهند پست‌های مربوط به شهادت سردار قاسم سلیمانی را حذف می‌کند.

چرا مردم شهید سلیمانی را دوست دارند؟ جواب این سوال ساده است. او کارش را به خوبی انجام می‌داد. قاسم سلیمانی فرمانده سپاه قدس ایران بود. وظیفه سپاه قدس حراست از ایران و مقابله به دسیسه‌های خارجی علیه کشور است. او کارش را به خوبی انجام می‌داد.

مردم در این سال‌ها فقط شعار دیده بودند اما سلیمانی به خوبی نشان داد که چگونه می‌شود حرف‌ها را به عمل تبدیل کرد. داستان داعش نمونه خوبی از این ماجراست. داعش آمده بود تا ریشه ایران و شیعه را بزند. سردار ایرانی اما به خوبی جلوی آنها ایستاد و اجازه نداد وحشی‌های تروریست داعش خراشی را به روی گربه

زیبای ایران بیندازد. سلیمانی حتی دست آنها را از عراق و سوریه هم کوتاه کرد. مردم تلاش‌های او را دیدند و دوستش داشتند. نکته دیگر این است که سردار سلیمانی وارد بازی‌های سیاسی معمول ایران نشد.

قاسم لباس نظامی خود را به سیاست آلوده نکرد و به خاطر همین محبوب همه جناح‌های سیاسی ایران بود. بیانیه‌های دو جریان اصلاح طلب و اصولگرا و... را در مورد قاسم سلیمانی بخوانید تا متوجه راز این محبوبیت شوید. قاسم سلیمانی به همه آنهایی که مسئولیتی در کشور دارند در هر لباس و جایگاهی، یاد داد چگونه می‌شود محبوب مردم بود.

سلیمانی از آدم‌هایی بود که خوی دوران جبهه و ابتدای انقلاب که فداکاری و از خودگذشتگی بود را با خود به دهه ۹۰ آورده بود. خویی که فراموش و به کناری گذاشته شده بود.

سردار قاسم سلیمانی خیلی‌ها را عاشق خود کرده بود. امروز ایران سیاه پوش سردار دوست داشتنی است که به نظر می‌رسد تا سال‌ها هیچکس نتواند جای او را در قلب ایرانی‌ها پاک کند. در پایان باید گفت: "سلاماً علی من حاربوا الیل و عند الصّباح بالاکفانِ قد عادوا... سلام بر کسانی که شب را می‌جنگند و صبح هنگام، با کفن باز می‌گردند"



یافاطمه الزهرا (س)

آن روز قرار بود دست علی آقا ماهانی را که عصبش قطع شده بود، عمل کنند. قبل از عمل، وقتی به طرف اتاق جراحی می بردندش، شروع کرد به خواندن روضه حضرت زهرا (س).

دکتر و دستیارانش مشغول کار خودشان شدند؛ اما هنوز علی آقا در حال خواندن بود و چنان اشک می ریخت که گمان می رفت عمل را به ساعتی بعد موکول کنند. بعد از بیهوشی هم تا چند دقیقه «یا فاطمه» می گفت. با این تقوا و اتصالش بود که دیگران را هم متصل می کرد...

شهید علی آقا ماهانی (فرمانده واحد مخابرات لشکر ۴۱ ثارالله کرمان) که در عملیات والفجر ۳ به شهادت رسید آنقدر با اسم بی بی انس گرفته بود که آگه توی بهترین لحظه های زندگی از حضرت فاطمه (س) میگفتی شروع میکرد به اشک ریختن. یه روز رفتم تو اتاقش دیدم واسه خودش مجلس روضه گرفته از حضرت زهرا (س) می خوند و گریه میکرد، پرسیدم: علی چرا گریه میکنی؟

گفت: برای مظلومیت حضرت زهرا (س) شما هم وقتی من شهید شدم، بیایید سر قبرم و روضه حضرت زهرا رو بخونید... منبع: کتاب "روز تیغ"، اصغر فکوری، انتشارات لشکر ۴۱ ثارالله

تقریظ رهبر انقلاب بر کتاب

# صورت‌واره

این نیز جلوه‌ئی دیگر از رویش‌های انقلاب است: جوان دلاوری با عقلانیت دهه‌ی ۹۰ و احساسات دهه‌ی ۶۰.. مصداق: الیه یصعد الكلم الطیب والعمل الصالح یرفعه.. با جهادی در بهترین راه و سرانجامی برترین سرانجام.. هنیئاً لأریاب النعیم نعیمهم. معرفت و صبر راوی (همسر شهید) در خور ستایش است.. گرامی و سربلند باد.

۲ تیر ۱۴۰۲

نگارش کتاب، خوب و در موارد بروز احساسات، عالی است و نیز مقدمه بخصوص چند سطر پایانی آن.

کتاب کنگر عظمیٰ انصاری

شهید علی اصغر حاجی غلام زاده

تا روضه حضرت زهرا (س) را می شنید به هم می ریخت. می گفت: تنهاترین چیزی که طاقتش را ندارم روضه حضرت زهرا(س) است. شب عملیات والفجر هشت، وقتی غواص های لشکر برای اعلام وضعیت به طرف جزیره ام الرصاص رفتند؛ خبری از آنها نشد، علی اصغر پیش قدم شد برای آوردن خبر. آخرین خبر، خبر خودش بود. با دشمن درگیر شده بود. صدایش از توی بی سیم می آمد. آخرین کلام کلامش سه بار سلام به حضرت زهرا (س) و نوای سوزناک مادر بود.... راوی: هم‌رزم شهید منبع:

کتاب خط عاشقی ۲

فرمانده لشکر فاطمیون

او با سازماندهی رزمندگان افغان از سراسر جهان به خیل مدافعان حرم آل الله پیوسته بود، به عنوان فرمانده «تیپ فاطمیون»، (تیپ مخصوص رزمندگان افغان حاضر در نبرد سوریه) و یکی از قابل اعتمادترین فرماندهان میدانی نبرد سوریه و مورد وثوق سردار شهید حاج قاسم سلیمانی قرار گرفت... ابوحامد در وصیت نامه اش از مقام معظم رهبری خواسته بود فاطمیون را مجهز کنند و بچه های فاطمیون را معرفی کنند که خوشبختانه پس از آن بچه های فاطمیون از طریق تلویزیون ایران معرفی شدند. روزی که ابوحامد در تل قرین به شهادت رسید از

فاطمیون عنوان تیپ اطلاق می‌شد اما امروز لشگر فاطمیون پرقدرت راه شه‌دایش را تا ظهور امام عصر (عجل) ادامه خواهد داد. سرانجام سردار شهید علیرضا توسلی به همراه شش تن از یاران نزدیکش روز شنبه ۹ اسفند ۹۳، در جریان آزادسازی تپه تل قرین در حومه درعا، به دست تروریست‌های جبهه النصره به شه‌ادت رسید...

فرمانده لشگر فاطمیون، شهید مدافع حرم، علیرضا توسلی (ابو حامد)

شهید حسین اسکندرلو

اردیبهشت سال ۶۵ گردان حضرت علی اصغر (ع) با هدف جلوگیری از پیشروی دشمن بعثی در منطقه شمال فکه وارد عملیاتی با رمز مقدس یاسیدالشهداء (ع) شد. عملیاتی که با حضور رزمندگان لشکر سیدالشهداء (ع) و فرماندهی تاریخی شهید حسین اسکندرلو صحنه ای ماندگار از تاریخ دفاع مقدس را رقم زد. این عملیات در پی اجرای استراتژی «دفاع غیرمتحرک» عراق به مرحله اجرا درآمد، عراقی‌ها توانسته بودند در این زمان تا نزدیکی‌های «فکه» و «تپه سبز» پیشروی کنند که اگر جلوی عراقی‌ها گرفته نمی‌شد می‌توانستند تا جاده اندیمشک - اهواز هم پیشروی کنند. در این درگیری‌ها حدود ۹۷ تن از نیروهای گردان علی اصغر (ع) مظلومانه به شه‌ادت رسیدند. حاج حسین اسکندرلو شب پیش از شه‌ادتش در جمع رزمندگان شرکت کننده در این عملیات گفته بود: «امشب شب عاشورا است، حفظ

انقلاب و این منطقه خون می خواهد و اگر نتوانیم این منطقه را حفظ کنیم دشمن تا جاده اندیمشک-اهواز پیش خواهند آمد. برشی از زندگی شهید حسین اسکندریلو ما سرباز خمینی هستیم

من از امام دست بر نخواهم داشت اگر چه خود را لایق سربازی این امام نمی دانم اما دلم خوش است که او امام من است و افتخارم این است که سرباز خمینی هستم و بدانید که هر که از او دست بردارد به نیستی رفته است و هر که یار خمینی شود از همه ی مشکلات و آسیب ها در امان است. آگاه باشید که ما سرباز خمینی بزرگ هستیم و ما کفن شهادت همان لباس بسیجی است پوشیده ایم و در دریای خون شنا می کنیم تا به ساحل آزادی برسیم... ای برادر عرب که به دنبال من می گردی تا گلوله ات را در سینه ام بنشانی و مرا شهید کنی بدان که تو، حالا دنبال من می گردی اما روز قیامت من به دنبال تو خواهم گشت با این تفاوت که تو دنبال من می گردی که مرا بکشی و من به دنبال تو خواهم گشت تا تو را شفاعت کنم... برشی از وصیت نامه شهید، علی محمدی پور

اوج انسانیت

شهید محمد فاضل که دانشجوی جوان سبزواری است. در ماجرای عملیات هویزه، دشمن هجوم می آورد و با تانک، یک کودک را به همراه خانواده اش را زیر می گیرد.

شهید محمد فاضل همراه با چند تن از رزمندگان در هویزه محاصره می شوند، محمد فاضل یکی از تانک ها را هدف قرار می گیرد و می زند، همه خوشحال هستند، اما می بینند که محمد خیره به تانک نگاه می کند، بعد از رزمندگان می خواهد که به کمک خدمه تانک بروند و او را نجات دهند. وقتی علت را می پرسند، می گوید: که آن موقع برای دفاع زدم، اما الان سوختن یک انسان در تانک، مرا آزار می دهد؛ این جغرافیای انسانی ما است... راوی : محمد احمدیان

چه کس صدام را لو داد

شخصی که مکان مخفی شدن صدام را لو داد تنها فردی بود که اجازه داشت مسلح در حضور صدام باشد، وی از نزدیکترین افراد به وی وبه روایتی تنها رفیق صدام حسین بود... "محمد ابراهیم عمر المسلم" از جمله اعضای عشیره صدام حسین بود که نسبت فامیلی نزدیکی با دایی صدام خیرالله طلفاح داشت. او از جمله محافظان و همراهان شخصی صدام به شمار می رفت که همیشه مسلح بود. صدام تا آنجا به این فرد اعتماد داشت که هنگام سقوط بغداد در سال ۲۰۰۳ و فرار به زادگاهش تکریت، مکان اختفای خود را به او گفته بود. با دستگیری محمد ابراهیم عمر، وی برخلاف سنت عشیره و طایفه گی عرب ها، به صدام که هم خونش بود خیانت کرده و در قبال ۲۵ میلیون دلار پول و آزادی برخی بستگانش، نیروهای

آمریکایی را به زیر زمینی که دیکتاتور عراق در آن پنهان شده بود هدایت کرد و بلافاصله با حمایت آمریکایی‌ها برای در امان ماندن از خشم عشیره آلبوناصر، به ایالات متحده گریخت...

### تک تیرانداز

در هشتمین روز کمین، گلوله تک تیرانداز نشست وسط دو آبروی "رستم علی" و پیشانی‌اش را شکافت. صدای یا زهرایش بلند شد و مغزش پاشید روی تنم و کیسه های کمین، با پشت سر آرام نشست روی زمین، سریع عکس گرفتم، به سه ثانیه نکشید که "شهید" شد. ناگهان از توی کانال یک نفر داد زد که "رستم علی" نامه داری. فرمانده نامه را گرفت و باز کرد، از طرف همسرش بود. رستم علی جان، امروز پدر شدی... وای ببخشید من هول شدم، سلام عزیزم، نمیدونی چقدر قشنگه، بابا ابوالقاسم اسم پسر تو گذاشته مهدی، عین خودته، کشیده و سبزه، کی میای عزیزم؟... از جهاد اومده بودن پی ات، می خوان اخراجت کنن، خنده ام گرفته بود. مگه نگفتی بهشان که جبهه ای؟... تهدید کردند که به خاطر غیبت اخراج شدی، مهم نیست، آمدی دوباره سر زمین کار می کنی، این یه ذره حقوق کفاف زندگی مان را نمی دهد، همان بهتر که اخراجت کنند. عزیزم زود برگرد، دلم برایت تنگ شده....

بزشی از زندگی شهید رستم علی آقا باباپور

## بزرگترین جنایت داعش

سال ۹۳ سال سخت و وحشتناکی برای مردم عراق بود. داعشی ها که می توان گفت جزو وحشی ترین گروه های جنایت کار تاریخ به حساب می آیند به خاک و ناموس این کشور تجاوز کرده بودند و با پشتیبانی قوی مالی و تجهیزاتی که از طرف ابر قدرت هایی مثل آمریکا به آنها داده می شد تا دست شان می رسید می کشتند و خراب می کردند و زنان و دختران عراقی را به بدترین شکل ها مورد تجاوز و هتک حیثیت قرار می دادند... همه اینها مقابل چشمان دنیا اتفاق می افتاد اما دریغ از اینکه حتی یکی از مدعیان حقوق بشر لب از لب باز کند و یا حرفی در جهت دفاع از این مردم مظلوم بر زبان بیاورد...

اما جنایتی که در "اسپایکر" با همکاری برخی از عشایر منطقه و بازماندگان حزب بعث در "استان صلاح الدین" رخ داد، بزرگترین جنایت داعش بود... در روز ۲۳ خرداد سال ۹۳ مصادف با ۱۵ ژوئن سال ۲۰۱۴ جنایتی در پایگاه هوایی اسپایکر در تکریت عراق به وقوع پیوست که در تاریخ کم نظیر است، برخی از دانشجویان دانشکده نظامی «اسپایکر» موفق به فرار شده و ۲۲۰۰ نفر از دانشجویان نظامی بازداشت شده به دست داعش نیز با شلیک گلوله اعدام شدند. جنازه بسیاری از این کشته شدگان کماکان یافت نشده است و هر از گاهی چند جنازه در رود دجله پیدا می شود که



مربوط به ماجرای اسپایکر است... روزی که شهید حاج قاسم سلیمانی سال ۹۶ در یکی از سخنرانی هایش در وصف آن می گوید:

"در هیچ دوره‌ای از تاریخ، در زمان بربرها و تاتارها، حتی در حمله مغول، تاریخ شاهد این همه خشونت، توحش و سختی نبوده است..."

۲۲۰۰ نفر از جوانان دانشکده اسپایکر عراق را دست بسته سربریدند و تیرباران کردند، هزاران زن و دختر ایزدی را بین خودشان به حراج گذاشتند و طفل نوزاد را از بغل مادرش جدا کرده و جلوی چشم مادر سوزاندند. در تاریخ همچین توحشی نداشته‌ایم. در پایگاه هوایی اسپایکر ۴۰۰۰ دانشجوی نظامی عراقی در حال گذراندن دوره‌های خود بودند که داعش در عملیاتی به آنجا حمله کرد و ۲۲۰۰ از این افراد را که ۱۷۰۰ تن از آنها شیعه بودند دست بسته سر بریدند، تیرباران کردند و پیکر برخی از آنها را در این قتل عام دسته جمعی به رود دجله انداختند. آنقدر از این دانشجوهای بی گناه خون ریخته شده بود که آب‌های دجله به خون نشسته بود و قرمز شده بود... "علی حسین کاظم" که به خواست خدا جان سالم از این جنایت به در برده بود این گونه تعریف می کند: ما هنگامی که خبر نزدیک شدن داعش به اسپایکر را شنیدیم، لباس شخصی پوشیدیم ولی دیر شده بود زیرا عناصر داعش که حدود یکصد نفر بودند، وارد اسپایکر شده بودند. عناصر داعش دستان ما را بستند

و سوار ده ها کامیون کردند و هر کسی را که کوچکترین حرکتی از خود نشان می داد، می کشتند و کسانی که زیر دست و پا مانده بودند نیز جان خود را از دست دادند. ما را به صف کردند و با تیر همکلاسی هایم را کشتند و خون یکی از آنها به چهره ام پاشید و تیری که به سوی من شلیک شد، به من اصابت نکرد و من خودم را در چاله ای که روبرویم حفر شده بود، انداختم و خود را به مُردن زدم...

چرا داعش جنایت بزرگ خود را در این مکان انتخاب کرد؟

پایگاه هوایی اسپایکر که در منطقه غرب «تکریت» در استان «صلاح الدین» قرار دارد جزو سه مکان استراتژیک دولت عراق محسوب می شد که اتفاقاً نام آن هم توسط آمریکایی ها در زمان اشغال عراق انتخاب شده بود. نامی که برگرفته از اسم یک خلبان آمریکایی است به نام «مایکل اسکات اسپایکر» است و گفته می شود برای تحقیر مردم عراق نام بزرگترین پایگاه هوایی شان به نام یک آمریکایی است... اسپایکر یکی از شریان های حیاتی نقاط شمالی عراق است که داعش با این کار توانست راه های کمکرسانی به مناطق شمالی عراق از جمله «تکریت» را قطع کند. این تروریست های وحشی در حالی به این پایگاه حمله کردند که نظامیان داخل پایگاه بدون سلاح در حال گذراندن دوره های شان بودند. تکفیری ها با کمک خائنانی از عشایر منطقه، مسئولان محلی منطقه صلاح الدین و برخی نظامی ها

توانستند دست به چنین کاری بزنند... سالها بعد "الهاشمی" در صفحه فیس بوک خود نوشت که از سه تن از فرماندهان وقت داعش پرسیده است که چه کسی دستور این کشتار را صادر کرد و اصولاً چرا داعش از دانشجویان نظامی برای تبادل زندانیان با دولت عراق استفاده نکرد. او همچنین اضافه می‌کند، زمانی که پس از ماجرای اسپایکر "ابومسلم التركمانی" را در رقه دیدم، به من گفت که پس از تسلط بر استان نینوی، هیچ عملیاتی همچون اسپایکر نتوانست مسیر درگیری‌ها را عوض کند و موجب رعب و وحشت شود و پس از اسپایکر شهرها و روستاها یکی پس از دیگری به دست تعداد ناچیزی از نیروها سقوط می‌کرد... "التركمانی" در بیان اینکه چرا به جای کشتار، اقدام به مبادله اسرا نکرده است، به قردادش گفته بود: فرصت فکر کردن در این باره را نداشتیم و صرفاً به فکر رسیدن به شمال عراق و آزادی زندانیان "التاجی" بودیم؛ از این رو همه را کشتیم و این ایده که ۵۰۰ نفر از آن‌ها را برای تبادل اسرا نگه داریم را رد کردیم... "ابومسلم التركمانی" به «هشام الهاشمی» گفته بود که جنایت اسپایکر در نزد البغدادی به معنای رعب و وحشتی بود که برای رسیدن به بغداد لازم بود تا انجام شود و سرکرده معدوم داعش به انجام چنین جنایت‌های هولناکی تمایل داشت. گروه تروریستی داعش با انتشار ویدئوی جدیدی بر روی اینترنت، داغ عراقی‌ها بویژه خانواده‌های قربانیان پایگاه اسپایکر را تازه کرد.

این فیلم ۲۳ دقیقه‌ای صدها نظامی عراقی را نشان می‌دهد که به وسیله کامیون‌های بزرگ به قتلگاه انتقال می‌یابند. آنها را از داخل کامیون‌ها درحالی که دستان شان بسته است، به بیرون پرتاب می‌کنند. در این ویدئو که رسانه‌های عراقی گفته‌اند توسط مؤسسات بین‌المللی افراط‌گرا انتشار یافته، قربانیان را کنار یک گودال که توسط بولدوزری ایجاد شده بود، انداخته و با سلاح‌های کمری و تیربار به گلوله بستند و سپس با همان بولدوزرها بصورت جمعی دفن کردند و حتی در جایی بولدوزرها از روی اجساد هم عبور می‌کند. در بخش دیگری از این فیلم جلادان داعش از یک جوان عراقی می‌خواهند که اذان گفته و نماز بخواند.

این جوان پس از گفتن الله اکبر دست‌های خود روی یکدیگر نمی‌گذارد و به سبک شیعیان نماز را ادامه می‌دهد (اهل سنت دست راست را بر روی دست چپ قرار می‌دهند) که بلافاصله به صفوف اعدام شدگان برده می‌شود و با شلیک مستقیم گلوله به سرش به شهادت می‌رسد. صدها تن از دانشجویان اسپایکر نیز در ساحل دجله اعدام شده و پیکرشان به درون رودخانه ریخته شد.

این ویدئو که ۴ روز بعد از صدور احکام اعدام ۲۴ متهم شرکت در جنایت اسپایکر انتشار یافته، از سوی ناظران به عنوان یک جنگ روانی یاد می‌شود. دادگاه عالی عراق هفته گذشته محاکمه ۲۸ تن از متهمان این پرونده را در دستور کار خود قرار

داد و ۲۴ تن را به اعدام محکوم کرد و برای ۴ نفر دیگر به دلیل کافی نبودن ادله، حکم تبرئه صادر کرد. گفته می‌شود، این تعداد تنها بخشی از عاملان جنایت هستند که به دام افتاده‌اند و بسیاری دیگر هستند که دستگیر نشده‌اند. هنوز بسیاری از خانواده‌های قربانیان اسپایکر در حال پیگیری وضعیت و سرنوشت فرزندان خود هستند. عراقی‌ها از جنایت اسپایکر به عنوان «جنایت عصر» یاد می‌کنند. به دنبال آزادی تکریت در ماه مارس میلادی جاری (فروردین امسال) چند گوردسته جمعی در حوالی تکریت کشف شد و دولت عراق سرگرم شناسایی اجساد متلاشی شده با آزمایش دی ان ای است. مسئولان عراقی روز ۱۰ ژوئن ۲۰۱۵ اعلام کردند که تا آن تاریخ اجساد ۶۰۰ قربانی جنایت اسپایکر را در گورهای جمعی شهر تکریت کشف کرده‌اند. خانواده‌های قربانیان اسپایکر هنوز هم در هر فرصتی در مقابل دوایر و مراجع مسئول در عراق تجمع می‌کنند. آنها می‌پرسند فرزندان غیرمسلح زیر ۲۲ سال آنها که هیچ مقاومتی نکرده بودند، به چه گناهی کشته شده‌اند؟ این خانواده‌ها خواستار شناسایی عاملان جنایت و محاکمه آنان هستند. بیشتر قربانیان اسپایکر، پایگاهی در حومه شمال تکریت، از استان‌های مرکزی و جنوبی عراق هستند که در حال طی کردن دوره آموزشی بودند. حالا این تصاویر جدید حال همه را در بغداد خراب کرده است... به گزارش ایسنا، به نقل از خبرگزاری آسوشیتدپرس...



# خبر شهر آزاد

شمال جنگی عبداللہ  
شمارش است

پاکسازی  
شهر خورشید  
آغاز شد



کتاب کشکول خاطران ناصر کاره

فانیر

داعش با حمله به دانشگاه هوایی تکریت ۲۲۰۰ نفر جوان بی گناه عراقی را گردن زد و پیکرشان را در رودخانه دجله انداخت. حجم این کشتار به قدری زیاد بود که دجله رنگ خون به خودش گرفت. راستی آگه مدافعان حرم نبودند باید شاهد زاینده رود و کارون خونین می بودیم...

### عنایت خدا

خلبان شدن من هم عنایت خدا بود. قرار بود بعد از پایان دوره در کشور امریکا، مصاحبه نهایی را يك ژنرال امریکایی با من انجام دهد. تمام تلاش های این دو سال، بستگی به همین مصاحبه داشت. وقتی وارد اتاق او شدم، از من پرسش هایی کرد و من پاسخ دادم. بعد از چند دقیقه، فردی وارد اتاق شد و ژنرال با او رفت و من باید در اتاق منتظر او می ماندم. به ساعت نگاه کردم، وقت نماز ظهر بود. با خودم گفتم، کاش در این جا نبودم و می توانستم نماز را اول وقت بخوانم! از طرفی ممکن بود نماز خواندن من در آنجا باعث دردسر شود، ولی با خودم گفتم هر چه بادا باد هیچ کاری مهم تر از نماز نیست.

در گوشه ای از اتاق روزنامه ای پهن کردم و مشغول نماز شدم. در همین لحظه ژنرال وارد اتاق شد، ولی من با توکل بر خدا نماز را ادامه دادم. نماز که تمام شد، از ژنرال عذرخواهی کردم و درباره نماز برای او توضیح دادم. او هم لبخندی زد و پرونده ام را

امضا کرد و پایان دوره ام را تبریک گفت. آن روز موفقیت خود را در توجه کردن به نماز اول وقت، آن هم در شرایط حساسی مثل آنجا دیدم. برشی از زندگی عباس بابایی، منبع: اخلاق پرسمانی

### خستگی شدید

در پایگاه امیدیه بودیم، چند دقیقه ای به اذان صبح مانده بود. علی اکبر را دیدم که بعد از چهار شبانه روز، از منطقه عملیاتی برگشته بود. خستگی شدید در چهره اش آشکار بود. فکر کردم می خواهد استراحت کند و بعد نماز صبح بخواند؛ چون خواب از چشمانش می بارید، ولی برعکس، تا اذان گفتند، جانمازش را پهن کرد و آماده نماز شد. به او گفتم:

خسته هستی؛ کمی دراز بکش، بعد نماز بخوان. لبخندی زد و گفت: ما الآن برای همین نماز داریم می جنگیم. وقتی به نماز ایستاد، دیگر آثار خستگی در او نمی دیدم... شهید رحمانیان راوی سهراب صدرنشین، منبع: اخلاق پرسمانی

### گرماي طاقت فرساي

فصل تابستان بود و گرماي طاقت فرساي خوزستان همه را اذیت می کرد. ناگهان در نزدیکی های اهواز، حمیدرضا خودرو را کنار جاده متوقف کرد. دلیل توقف را



پرسیدم. او گفت: مگر صدای اذان رانشنیدی؟ به او گفتم: تا اهواز راهی نمانده است و در آنجا زیر سرپناهی نماز می خوانیم. حمیدرضا نگاه معنی داری به من کرد و گفت: تو از کجا می دانی تا اهواز ما زنده هستیم؟ سپس با مقدار آبی که در ماشین داشتیم، وضو گرفتیم و همان جا نماز را در اول وقت به جا آوردیم. راوی همرمز شهید حمیدرضا نوبخت، منبع: اخلاق پرسمانی

این آقا پدر شماست؟

یکی از مسئولین حکومتی برای انجام کاری اومده بود نزد امام خمینی (ره). این مسئول تعریف می کرد، وقتی می خواستم به حضور امام خمینی (ره) برسم، من جلو رفتم و پدرم پشت سرم وارد اتاق شد. بعد از ورود پدرم رو به امام ایشان معرفی کردم. امام خمینی (ره) نگاهی کردند و به من فرمودند: این آقا پدر شما هستند؟ گفتم: بله... فرمودند: پس چرا شما جلوتر از ایشان راه افتادی و وارد اتاق شدی؟!!!

یکی از نزدیکان امام خمینی می گوید: روز ۱۲ بهمن ۵۷ هنگامی که امام از هواپیما پیاده شد، به هیچ وجه امام حاضر نشد جلوتر از برادر بزرگش راه برود... امام با همه محترمانه برخورد می کردند، در دوران زندگی شان تاکنون ندیدم یک مرتبه کسی را بلند صدا کنند، اسم کارگیشان را هم سبک صدا نمی زدند و با احترام نام می بردند...

## احترام به والدین در زندگی رهبری

بنده اگر در زندگی خود در هر زمینه‌ای توفیقاتی داشته‌ام، وقتی محاسبه می‌کنم، به نظرم می‌رسد که این توفیقات باید از یک کار نیکی که من به یکی از والدینم کرده‌ام، باشد. من از قم دست کشیدیم و به مشهد رفتم و خدای متعال توفیقات زیادی به ما داد. به هر حال، به دنبال کار و وظیفه خود رفتم اگر بنده در زندگی توفیقی داشتم، اعتقاد این است که ناشی از همان بڑی است که به پدر، بلکه به پدر و مادرم انجام داده‌ام؛ این قضیه را گفتم برای اینکه شما توجه بکنید که مسئله چقدر در پیشگاه خدا مهم است... منبع: فرهنگ زندگی

## اخلاص کم نظیر شهید مرتضی مطهری

شهید مطهری بسیار با اخلاص بود. زمانی که به ایشان ریاست بر دانشگاه الهیات پیشنهاد شد نپذیرفتند. آقای مفتاح رییس دانشگاه شدند. شهید دسته دسته جزوه بدون نام می نوشتند و به ایشان می دادند تا در کلاس‌ها برای دانشجویان تدریس شود. هیچ گاه هم نمی خواستند که اسمی از ایشان باشد. از خانم مطهری سوال کردم شما که از ۱۴ سالگی به خانه استاد آمدید آیا ادامه تحصیل دادید؟ بله استاد تاکید بسیار بر علم آموزی داشتند. نباید چادر و حجاب مایه خجالت ما باشد باید افتخار کنیم و در همه دنیا با حجاب کامل حاضر شویم تا این فرنگ را صادر کنیم...

ازدواج ساده شهید محمد بروجردی، فرمانده سپاه غرب

هفده سالش که شد ازدواج کرد؛ با دخترخاله اش. عروسیش خانه پدر زنش بود؛ توی بَر بیابان. همه را که دعوت کرده بودند، شده بودند پنج شش نفر. خودش گفته بود به کسی نگیم سنگین تره! همسایه ها بو برده بودند. محمد از رژیم خوشش نمی آید. می گفتند: پسر فلانی خراب کاره. عروسیش را دیده بودند.

گفته بودند ازدواجش هم مثل مسلمون ها نیست... شهید محمد بروجردی، کتاب یادگاران، ج ۱۲ شهید بروجردی

دعوت نامه ها

دعوت نامه را خودمان نوشتیم. آقا مرتضی با اشتیاق تمام اصرار داشت تاریخ عروسی مان شب میلاد امام حسین (ع) باشد و روز پاسدار اشتیاقش را دوچندان می کرد. کارت های عروسی را که توزیع می کردیم، جای برخی میهمانان را خالی دیدیم، شروع به نوشتن دعوتنامه کردیم برای امام علی (ع)، امام حسین (ع)، حضرت ابوالفضل (ع)، امام جواد، امام موسی کاظم، امام هادی و امام حسن عسگری علیهم السلام و دعوتنامه ها رابه عموی آقامرتضی که راهی کربلا بودند، دادیم تا در حرم این بزرگواران بیندازند و برای حضرت مهدی (عج) هم نامه ای مخصوص نوشتیم. از چهارده معصوم عاجزانه درخواست کردیم که در عروسی ما

شرکت کنند و برای این که دعوت ما راقبول کنند، دعای توسل خواندیم. چند شب قبل عروسی خواب دیدم که من با لباس عروس و آقا مرتضی با لباس دامادی در حرم امام حسین (ع) هستیم و برایمان جشن گرفته اند،

یک دفعه به ما گفتند که شما همیشه همسایه ما بودید و یک عمر همسایه ما خواهید ماند. خواب عجیبی بود برای آقا مرتضی که تعریف کردم بسیار خوشحال شد و گفت: خوشابه حال شما؛ من می دانم که شما شهید می شوید، من به او گفتم اما به نظرم شما شهید می شوی، چون مدت کوتاهی در خوابم بودید. عروسی مان رنگ و بوی خاصی داشت، مسئول تالار به آقا مرتضی گفت: عروسی مذهبی در این تالار زیاد برگزار شده اما عروسی شما خیلی متفاوت بود. برگه هایی را که در آن احادیث و جملات بزرگان نوشته بودیم، بین مهمان ها توزیع کردیم و جالب آن که عده ای به ما گفتند آن جملات، راه زندگی مان را عوض کرد! برای ما خیلی جالب بود که تاثیر یک کلام معصوم در مکانی به نام تالار عروسی، شاید تاثیرگذارتر باشد تا روی منبر عده ای نیامدند و اظهار کردند چگونگی عروسی شما قابل پیش بینی است!

صبح فردای عروسی آقا مرتضی غذاهای باقیمانده را بسته بندی کرد و به خیریه داد، همان شد خیر و برکت در زندگی مان. همسر عزیزم، دومین سالگرد عروسی مان

مبارک باشد. خوشا به حالت! من با تمام ظلماتم روی زمین ماندم و تو در بهشت، در جوار امام حسین (ع) با تمام برکاتش پر بی راه نیست که لحظه جان دادن، نام مبارکش را بر زبان جاری کردی... برشی از زندگی شهید زارع، از مدافعان حرم، راوی همسر شهید

داستان یک عکس با حاج قاسم سلیمانی و ابومهدی المهندس!

وقتی به روستایی دورافتاده در اهواز رسیدیم، همراه اهوازی ما گفت:

"حاج قاسم اینجاس!"... دور و بر را نگاهی انداختیم. همه چیز عادی بود. باورمان نشد ولی دستپاچه شدیم. سریع دوربین‌ها را برداشتیم و دوان دوان حرکت کردیم. وسط‌های راه یادم افتاد چکمه هم نپوشیدم!

با ابومهدی المهندس بر روی کیسه گونی‌هایی نشسته بودند و با مردم خوش و بش می‌کردند. کُپ کرده بودیم که ایشان "حاج قاسم سلیمانی" باشد. چه قدر خودمانی و دوست‌داشتنی! در کنار مردم و با مردم! بدون هیچ محافظ و یار و کوپالی در اطراف شان! چه قدر آرام و متین! چه قدر مهربانانه دستی به سر و روی کودکان و نوجوانان می‌کشیدند! در همین حال و هوایمان سعی داشتیم تمام لحظات را ثبت کنیم. چلیک چلیک عکس می‌گرفتیم که ایشان تکه سنگی برداشتند و به نشانه پرتاب کردن گرفتند و با لب‌خند گفتند: "عکس نگیرید عزیزانم!"... یکی از لباس

شخصي‌ها به سمت مان آمد و تذکر داد: "عکس نگیرید! حاجي از عکس خوشش نمي‌آید!"... ولي ما گوش مان بدهکار نبود. چه توفیقي بزرگتر از این تا مموري، هایمان از عکس‌هاي حاج قاسم پر بشود. آن هم چنین آزادانه بدون هیچ مجوزي، نظارتي و حفاظتي!

در حین عکاسي سعي مي‌کردیم حواس مان به صحبت‌هاي حاجي و گپ و گفته‌هاي شان باشد. به همراه شان با اقتدار و جدیت گفتند: "تا ماشین‌ها براي سيل بند نیابند از اینجا بلند نمي‌شوم!"...

رئیس مون گوشي را داد دستم و گفت: "برو کارهامون رو به حاجي نشون بده." تا گوشي را گرفتم کنارشان خالي شد. سریع خودم را جا دادم. دست دادم واحوال پرسجي گرمي کردند. طوریکه انگار چندین ساله مرا مي‌شناسند. کلیپ را پلي کردم و موبایل را به دست ایشان دادم و عنوان و موضوع نماهنگ را توضیح دادم. چند ثانیه‌اي که از فیلم گذشت حاجي گفت:

ناگفته‌هاي جنگ ۳۳ روزه

همین که روی صندلي نشست، گفت بیست سال است که گفتگوی مطبوعاتي انجام نداده؛ با یک محاسبه‌ي سرانگشتي مي‌شود از زماني که فرماندهي سپاه قدس به او واگذار شده است. این بار اما موضوع گفتگو سبب شد تا حاج قاسم به درخواست

ما پاسخ مثبت بدهد؛ جنگ ۳۳ روزه. صحبت از حاج رضوان که به میان آمد، آرام آرام رنگ صدایش عوض شد و بغضش ترکید؛ عذرخواهی کرد و گفت قرار دیگری بگذاریم، دیگر امروز نمی‌توانم ادامه دهم. گفت امروز در کشور ما کلمه‌ی سردار و امیر عرف شده است اما حقیقتاً یک سردار به معنای واقعی، شهید عماد مغنیه بود.

### خواستگاری پسر شهید

من اصلاً خواب تعریف نمی‌کنم و چون این قضیه را تحقیق کردم و همین امروز صبح منزل آن شهید بودم و چون دیگر خواب صادق هست و مثل بیداری است و چون خودم تحقیق کردم برای شما تعریف می‌کنم ... قضیه از این قرار است که پسر شهیدی برایم تعریف کرد که چند جا خواستگاری رفتم و جور نشد... و در آخر خواستگاری دختری رفتم و خوشم آمد، ولی دختر در صحبت خواستگاری به من گفت: چون پدرت شهید شده من جواب رد می‌دهم. من دوست دارم پدر شوهر داشته باشم. پسر شهید گفت: من با ناراحتی به خانه برگشتم و قاب عکس پدرم را برداشتم و با ناراحتی گفتم: آخه چرا جنگ رفتی که من و ۵ بچه یتیم شویم و اینقدر اذیت شویم و الان این حرفها را بشنویم... پسر شهید گفت: بعد مدت کمی یهویی خوابم گرفت و در حالی که من هیچ وقت در آن زمان نمی‌خوابیدم... در خواب پدرم آمد و به حالت توبیخ گفت: من که از خودم جنگ نرفتم، من با فتوی امام خمینی

برای دفاع از مملکت به جنگ رفتم ، چرا می گویی چرا جنگ رفتی !!؟ ناگهان دیدم تمام شهدا وارد شدند ، و بعد امام خمینی اعلی الله مقامه وارد شد و همه شهدا به احترام امام خمینی ایستادند و راه باز کردند ، امام خمینی جلو آمد و با حالت توبیخ و تشرزدن به من گفت: من دستور دادم پدرت به جنگ برود... اگر حرفی داری باید به من بزنی ، برای چه پدرت را ناراحت کردی. این حرف ها چه بود که زدی؟ امام خمینی رویش را از من برگرداند و رو به شهیدی در جمعیت کرد و گفت بیا جلو... شهدا همه به احترام ایستادند و آن شهید جلو آمد و امام خمینی گفت: شما دخترت را به پسر ایشان بده... شهید نیز بدون درنگ گفت : چشم ، این هم آدرس منزل ماست ... و آدرس را در خواب به پسر شهید گفت...

پسر شهید گفت از خواب بلند شدم و قضیه را به مادرم گفتم... مادرم گفت آدرس را بده می رویم... بود، بود... نبودم ... ضرر نکردیم. پسر شهید گفت: همراه مادرم به آن آدرسی که آن شهید در خواب دیده بود رفتیم و دیدیم درست است ... در زدیم و وقتی خانمی (همسر شهید) در را باز کرد گفت فلانی هستی !!! و انگار ما را چندین وقت می شناسد !!! و کلی ما را تحویل گرفت و گفت همسرم اخیرا به خوابم آمد و گفت فلانی برای خواستگاری دخترمان می آید... ما الان منتظر شما بودیم. آقای قرائتی ادامه داد، الان عکس های دو شهید را دارم. در ضمن من سالی شاید دو تا



خواب تعریف کنم، ولی این را خودم تحقیق کردم و دیگر خواب نبود انگار بیداری بود. حالا چی دختر دکترا دارد و پسر فوق دیپلم ...

حاج آقا قرائتی افزود: حالا من این را تعریف کردم از فردا دختر پسرها راه نیفتند از امام خمینی همسر بخواهند وظیفه امام خمینی کارهای ازدواج نیست ولی گاهی اوقات یک چشمه ای می آیند که برای ماحجتی شود...

روایتی از حاج آقای قرائتی ۲۳ مهرماه ۹۶ - برنامه سمت خدا شبکه سوم سیما

اسرای دختران ایرانی در دفاع مقدس

کمی دور از ذهن است که وقتی حرف از آزاده‌ها و اسرای جنگی به میان می‌آید، میان آن لباس‌های فرم زردرنگ معروف بچه‌های آزاده که وقتی عبارت‌های «اسرای دوران دفاع مقدس»، «آزاده‌های جنگ تحمیلی» یا چنین تعبیری را جست‌وجو می‌کنید، تصاویری از اسرای خانم را در آن حیاط‌های بی‌روح و خشک مشاهده کنید، اما واقعیت است که در میان ۴۲ هزار و ۸۷۹ آزاده، پنج نفر آن‌ها خانم بودند؛ حلیمه آزموده، شمسی بهرامی، معصومه آباد، خدیجه میرشکار و فاطمه ناهیدی که اولین بانوی اسیر بود... خدیجه میرشکار، خوزستانی است. ۲۲ سال داشت که در ۷ مهر ۱۳۵۹ یعنی فقط چند روز بعد از شروع جنگ اسیر شد. دو سال اسیر دست بعثی‌ها بود و خیلی سختی کشید و در نهایت در تاریخ ۱۲ بهمن ۱۳۶۲ آزاد شد.

معصومه آباد؛ ۱۷ سال داشت که در تاریخ ۲۳ مهر ۱۳۵۹ در ماموریت هلال احمر، در جاده ماهشهر به آبادان به اسارت نیروهای عراقی درآمد. ابتدا به اردوگاه مرزی تنومه و سپس به زندان‌های استخبارات و الرشید و بعد به اردوگاه موصل و الانبار انتقال داده شد و ۴۰ ماه بعد در تاریخ ۱۲ بهمن ۱۳۶۲ آزاد شد.

شمسی بهرامی؛ با آغاز جنگ تحمیلی به عنوان نماینده فرمانداری آبادان، مسوول تهیه گزارش و برآورد میزان خسارات وارده به مناطق بمباران شده بود. در ۲۳ مهرماه ۱۳۵۹ در روزهای آغاز جنگ در جاده ماهشهر به آبادان به اسارت نیروهای بعثی درآمد و پس از تحمل ۴۰ ماه اسارت در ۱۲ بهمن ۶۲ به میهن بازگشت.

حلیمه آزموده؛ بانوی پزشکی که در ۲۰ سالگی در زایشگاه خرمشهر فعالیت می‌کرد. او تنها زنی بود که در خط مقدم به همراه تیم پزشکی به اسارت درآمد. مدت دو سال نام و نشانی از آزموده در هیچ جا نبود تا زمانی که پس از ۲۰ روز اعتصاب غذا اسامی حلیمه آزموده و سه بانوی دیگر را به صلیب سرخ تحویل دادند. تا اینکه در نهایت پس از گذشت ۴۰ ماه اسارت به ایران بازگردانده شدند.

فاطمه ناهیدی در ۲۰ مهرماه سال ۱۳۵۹ ساعت ۹ صبح در هنگامه آتش و خون، از میان رگبار گلوله‌ها و انفجار خمپاره‌ها، یک آمبولانس وارد خط مقدم جبهه خرمشهر شد تا به یاری رزمندگان مجروحی که در عرصه کارزار دفاع مقدس بر خاک و خون

افتاده بودند، بروند. دختر پرستاری که سرنشین آمبولانس بود، همراه با چند رزمنده جوان خود را در محاصره سربازان عراقی دید، ساعتی بعد به اسارت درآمد... ما را به اردوگاه موصل و سپس انبار منتقل کردند که ۲۰ ماه از اسارت ما در آنجا گذشت. در اردوگاه سر همه ما را تراشیده بودند.

مقاومت و پایداری، شهید حسین قجه ای با گردان سلمان

سیزدهم اردیبهشت ۱۳۶۱ روز سرنوشت سازی برای تیپ ۲۷ بود. دشمن با اجرای پاتک های سنگین روی جاده اهواز- خرمشهر توانسته بود قسمت هایی از جاده را پس بگیرد و از شکاف ایجاد شده بین قرارگاه های فرعی هم جوار تیپ ۲۷ (نصر ۳ و نصر ۵) بهترین بهره را ببرد. همچنین از جنوب به شمال از سمت خرمشهر با تانک های تی ۷۲ و به کارگیری تیپ نیرومند ۱۰ زرهی، جاده را در اختیار گرفته بود و هر لحظه حلقه محاصره گردان سلمان را تنگ تر می کرد. روایت دفع سومین پاتک سنگین دو تیپ زرهی و مکانیزه سپاه سوم ارتش عراق در جاده اهواز- خرمشهر توسط گردان سلمان فارسی تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) است که در سال ۱۳۶۱ و در جریان عملیات بیت المقدس اتفاق افتاد... اگر مقاومت شهید قجه ای و بچه های گردان سلمان تیپ محمد رسول الله (ص) نبود، فتح خرمشهر سال ها به تاخیر می افتاد. اگر این مقاومت سه روزه اتفاق نمی افتاد عراق نیروهای ما را پس می زد و لب کارون

یک خاکریز می‌زد. آن موقع می‌بایست چند سال دیگر می‌جنگیدیم تا از عرض آب رد شویم و چقدر شهید دیگر می‌دادیم تا خرمشهر را آزاد کنیم؟.... وقتی بچه‌های گردان‌های دیگر توانستند محاصره آنان را بشکنند و به بچه‌های گردان سلمان برسند، چیزی از بچه‌های گردان زنده نمانده بودند.

شهید حسین قجه‌ای فرمانده یک گردان شهید بود. یعنی گردان سلمان، که در جاده اهواز - خرمشهر در محاصره ماند و تمام رزمندگان‌ش به شهادت رسیدند. شهید قجه‌ای نیز در این گردان مظلومانه در ۱۵ اردیبهشت ماه و در جریان عملیات بیت المقدس که منجر به آزادسازی خرمشهر شد به شهادت رسید...

راوی: برادر خسروی نژاد

رابطه عاشقانه

علی درویش خیلی زود با خدا رابطه‌ای عاشقانه یافت. هنوز پنج سالش نشده بود که نماز خواندن را آغاز کرد از کلاس دوم ابتدایی یعنی - هشت سالگی - همراه بزرگ‌ها برای سحری بر می‌خواست و روزه کامل می‌گرفت. چند دقیقه به اذان همیشه وضو می‌گرفت و آماده می‌شد که برود مسجد برای نماز جماعت...

برشی از زندگی شهید علی درویش

# تهدسورا



هر روز ستاره ای را از این آسمان به پایین می‌کشند اما بنابر این آسمان پر از ستاره  
است. این بار نیز در پی امر امام، دریایی خروشان از داوطلبین به طرف جبهه‌های  
حوق علیه باطل روان شد و من قطره ای از این دریایم و نیز می‌دانید که این  
آیینوس بی پایان است و هر بار بر او افزوده می‌شود. راه شهیدان را ادامه دهید

کتاب کشتور  
عاطرات، ناصر کاره



عمل به قرآن

محسن نه ساله بود که شروع کرد به نماز خواندن در حالیکه من اصلاً اطلاعی نداشتم. تا اینکه یک روز برادرش نعمت گفت : مامام محسن یک کاری می‌کند. من ناراحت شدم و گفتم : چه کاری؟ گفت: روزی دو ریال به من میده و میگه به مامان نگو که من نماز می‌خونم. از بچگی کارهایی که خداپسندانه بود از من پنهان می‌کرد.... برشی از زندگی شهید محسن ساری

نماز در قایق

تا نزدیکی‌های غروب آفتاب مسیری طولانی را به طور مخفیانه شناسایی کرده بودیم. موقع مغرب شهید محمدعلی شاهمرادی گفت: می‌خواهم نماز بخوانم. من گفتم: میان مواضع دشمن؛ ممکن است هر لحظه شناسایی شده یا حتی اسیر شویم؛ ولی او بدون اعتنا به حرف من آرام مشغول ساختن وضو بود.

با خودم فکر کردم که اصلاً جنگ ما به خاطره نماز است. همانگونه که امام حسین (ع) نیز وسط میدان کربلا در ظهر عاشورا نماز خواند. یک پتو کف قایق پهن کرده به محمد علی اقدار کردیم و نماز را همانجا برپا داشتیم...

خاطره ای از شهید محمدعلی شاهمرادی

از همان سنین کودکی اغلب فرایض دینی مانند اصول و فروع دین و دوازده امام را کاملاً یادگرفته بود و کنجکاوانه با اینکه کودکی نابالغ بود از وظایف شرعی می‌پرسید. وقت نماز هم به من اقتداء می‌کرد و من هم شمرده‌تر می‌خواندم تا او بتواند بهتر یاد بگیرد از همان سنین نوجوانی روزه گرفتن و نماز خواندن را شروع کرد. و از سن چهارده سالگی نه نماز قضایی داشت و نه حتی به یاد می‌آورم یک روز هم روزه نگرفته باشد. پسر امیرحمزه بارلقی واقعاً تقید عجیبی به رعایت مسائل شرعی داشت و خیلی در انجام واجبات و مستحبات دقت می‌کرد...

خاطره ای از شهید امیرحمزه بارلقی

کینه!؟

۱۸۰۰ نفر در اردوگاه ۱۱، دوران اسارت را می‌گذرانندیم. در زمستان استخوان‌سوز، پا برهنه مجبورمان می‌کردند با کف دست، حیاط را جارو کنیم که دو ساعتی طول می‌کشید. از طرفی هر کدام ۱۰ ثانیه فرصت داشتیم از ۱۰ سرویس بهداشتی که برای ۱۸۰۰ نفر بود، استفاده کنیم... سه سال را در این اردوگاه گذرانندیم. هر روز شکنجه و خاطره‌ای دل‌آزار از یک نگهبان عراقی به نام "علی کابلی" داشتیم، بچه‌ها را صدا می‌زد و از پشت میله‌ها با انبردست، گوش‌شان را می‌گرفت و تا آنجا که می‌توانست،

فشار می‌داد. یک بار به او گفتیم چرا این‌طور شکنجه می‌کنی که گفت: می‌ترسم یک روز شماها آزاد شوید و پیشیمان شوم که چرا شکنجه‌تان نکردم!...

راوی: آزاده سرافراز دکتر هاشم انتظاری هروی، غواص بازمانده از عملیات کربلای ۴ داعش دست دو کودک ۱۰ و ۱۲ ساله را قطع کرد!

تروریست‌های تکفیری داعش دست دو کودک ۱۰ و ۱۲ ساله عراقی را به اتهام سرپیچی از فرمان شلیک گلوله، وحشیانه بریدند. عناصر تروریستی داعش دست دو کودک عراقی را که حاضر به شلیک گلوله به دو مرد نشده بودند، قطع کردند.

عناصر تروریست داعش پس از آن که دو کودک عراقی حاضر نشدند به دو فردی که توسط نهاد به اصطلاح قضایی داعش محکوم به اعدام شده بودند شلیک کنند، توسط عناصر داعش دستگیر و به جرم عدم اجرای قانون دست هر دو کودک قطع شد. سن این دو کودک بین ۱۰ تا ۱۲ سال ذکر شده است.

عناصر داعش در کمال بی‌رحمی و در مقابل چشمان والدین این کودکان در اردوگاه ((نابلس)) در منطقه غربی شهر موصل که مخصوص آموزش کودکان کم سن و سال است، اقدام به قطع کردن دست این دو کودک کردند.

به گزارش ایلنا به نقل از «آین عراق



اعدام با برق فشار قوی توسط داعش

گروه داعش در ادامه جنایات خود شهروندان عراقی را در شهر موصل به وسیله جریان برق اعدام کرد... به گزارش "سومریه نیوز"

رق کردن با استفاده از قفس های آهنی

داعش ۱۴ شهروند عراقی را به اتهام جاسوسی با استفاده از قفس های آهنی در مرکز موصل غرق کرده است.... ((داعش پس از صدور حکم دادگاه خود، موسوم به دادگاه شرعی ولایت نینوی، از اعدام این افراد تصویر برداری کرده است.

((السومریه نیوز))

سنگسار ۵ زن عراقی توسط داعش

عناصر گروهک تروریستی، پنج زن عراقی را در شهر موصل سنگسار کردند و آن ها را به قتل رساندند. داعش این زنان را به بهانه نداشتن حجاب و پیروی نکردن از دستورات این گروهک سنگسار کرد. عناصر داعش در مناطق تحت کنترل خود هر از گاهی برای ارباب شهروندان و جلوگیری از هرگونه مقاومت مردمی، شماری از شهروندان را به بهانه های مختلف در اماکن عمومی به قتل می رسانند...

منبع: مموزینی، مسئول اطلاع رسانی حزب دموکرات کردستان

رونمایی از پیرمرد های جلاد داعش!

سرکردگان مستاصل گروه تروریستی داعش پس از هلاکت هزاران تروریست این گروه در میدان نبرد مجبور به جذب تروریست های پیر شده اند. در همین راستا، گروه تروریستی داعش اقدام به انتشار فیلمی کرده است که در آن چند پیرمرد با موهای سفید و ریش جوگندی با اسلحه هایی متعلق به جنگ جهانی دوم اقدام به اعدام زندانیان می کنند. این قربانیان به اتهام الحاد و کفر اعدام می شوند. در این کلیپ ادعا می شود این پیرمرد ها برای انتقام گرفتن خون فرزندان داعشی خود به این گروه تروریستی پیوسته اند. به گزارش باشگاه خبرنگاران جوان به نقل از میروور

داعش یک را سنگسار مرد عراقی در شهر موصل

گروه تروریستی داعش یک مرد عراقی را در شهر موصل به جرم آنچه که زنا عنوان کرده، در ملاء عام سنگسار کرد، البته داعش طبق معمول هیچ مدرکی را برای اثبات جرم این فرد ارائه نکرده است. گروه تروریستی داعش به صورت مستمر مردان عراقی را در شهر موصل به جرم های واهی اعدام می کند تا از طریق میان مردم این شهر ترس و رعب ایجاد کند. شهر موصل از یک سال پیش تاکنون در اشغال داعش قرار دارد و این گروه تروریستی قوانین ویژه خود را در این شهر اجرا می کند. شهر

موصل مرکز استان «نینوی» است که در شمال عراق واقع است و این شهر دومین بزرگ عراق به شمار می رود به گزارش "سومریه نیوز"

داعش با بولدوزر کردن می زند

قربانیان اعدام‌های داعش باید خیلی بدشانس باشند که مراسم گردن زنی آنها با "بولدوزر" انجام شود. یکی از اعضای داعش با ۱۳۰ کیلوگرم وزن به "بولدوزر داعش" شهرت یافته و تاکنون اجرای چندین مراسم اعدام را برعهده گرفته است... این جلاّد که لقب «ابوسیاف» داعش را به خود گرفته بود، دارای بیشترین نوارهای ویویی هولناک است که این گروه تروریستی برای ایجاد رعب در شبکه اینترنت آنها را منتشر کرده بودند.

این جلاّد داعشی به دلیل حمل یک سلاح جنگی به وزن ۵۲ کیلوگرم به "بولدوزر" شهرت یافت. اولین تصاویر "بولدوزر داعش" در ژوئن ۲۰۱۴ منتشر شد. این تیربار سنگین معمولاً بر روی هواپیماها و تانک‌ها نصب می شود. او همیشه چهره خود را با پارچه می پوشاند و لباسی بلند برتن دارد...

تصاویر دیگری نیز از "بولدوزر داعش" هنگام ارتکاب جنایت در استان الانبار عراق منتشر شده است که در آن، این جلاّد قسی القلب با شمشیری بزرگ سر ۲ نفر را در

"بولدوزر داعش" در یکی از مراسم‌های اعدام، دست و پای پسر بچه سوری را که حاضر به پیروی از داعش نشده بود قطع کرد...

"عمر" پسر ۱۴ ساله سوری که یک ماه شدیدترین شکنجه‌ها را نزد داعش تحمل کرده بود، در باره وی گفت: بولدوزر برای قطع کردن دست و پای من، گروه زیادی از پسران نوجوان و کم سن را گرد خود جمع و آنها را مجبور کرد این صحنه وحشتناک را تماشا کنند. عمر درباره مراسم تنبیه خود گفت: بولدوزر ابتدا دست من را روی تخته چوبی قرار داد و با ساطور قصابی در یک ضربه آن را قطع کرد. سپس نوبت به پایم رسید و آن را نیز در یک حرکت سریع دیگر قطع کرد...

بولدوزر علاوه بر سوریه، در استان انبار عراق نیز چند اعدام انجام داده است...

تصاویر دیگری نیز از "بولدوزر داعش" هنگام ارتکاب جنایت در استان الانبار عراق منتشر شده است که در آن، این جلاّد قسی القلب با شمشیری بزرگ سر ۳ نفر را در برابر چشمان صدها مرد و کودک از تن شان جدا می‌کند...

سرانجام این جلاّد در کمینی که توسط افرادی ناشناس برای او تدارک شده بود، به طور فجیعی کشته شد. افراد ناشناسی با حمله این جلاّد داعشی او را با قمه و چاقو تکه تکه کرده و جسدش را در همانجا رها کردند. گفتنی است که «لقب» ابوسیف به گروهی تروریست که در فلیپین به کشتن و ربودن بیگناهان و قطع کردن سر

ربوده شدگان مشهورند. اهالی موصل می گویند: این جلاد در بیرحمی ورد زبان همه بود او پس از اینکه افراد

را سر می برد سرهای آنها را در گودالمانندی به نام «الخسفه» در موصل روی هم انباشته می کرد تا باعث ایجاد ترس و وحشت در میان اهالی شهر شود.

داعش از این جلادان برای ارباب شهروندان در مناطق تحت کنترل خود استفاده می کند، تا کودکان و نوجوانانی را که نمی خواهند به عضویت این گروه درآیند، بترساند و تحت فرمان خود درآورد. با این حال برخی فعالان در سوریه تأکید دارند که داعش فقط این یک جلاد را ندارد، و از چندین جلاد با ویژگی های مشابه جسمی در مناطق مختلف استفاده می کند، که اسامی برخی از آنها لو رفته است.

یکی از این جلادها به «ابو عبدالرحمن العراقی» معروف است به همراه دیگر اعضای داعش در مناطق مختلف سوریه و عراق حضور یافته و دست به جنایات متعددی زده و بعد از هر عملیات، با افتخار تصاویر اقدامات غیرانسانی خود را در اینترنت منتشر کرده است. در اغلب عملیات های تروریستی که این فرد در آن حاضر است، شخص دیگر هم ملقب به «ابو محمد الامریکی» وی را همراهی می کند.

با توجه به لقب انتخاب شده برای این فرد، به نظر می‌رسد وی ملیت آمریکایی داشته باشد. گفته می‌شود «ابومحمد الامریکی» پیش از این عضو «جبهه النصره» دیگر گروه تروریستی فعال در سوریه بوده، اما اخیراً به «داعش» پیوسته است.

یکی از این جلادهای داعشی: یک فرانسوی به نام «مایکل دو سانتوس» (۲۲ ساله) است که پس از پیوستن به داعش «ابو عثمان» لقب گرفت...

یکی دیگر از این جلادها «ماکسیم هاوشارد» (۲۲ ساله) تبعه انگلیس است. «عبدالمجید جرماوی» (۲۸ ساله) جلاد بلژیکی داعش نیز «ابو دجانه» لقب دارد. «ناصر مثنی» هم یکی دیگر از جلادهای انگلیسی داعش است.

جلاد، «عبدالمجید ابا عود» (۲۸ ساله) بلژیکی هم مغز متفکر حملات تروریستی پاریس بود که در جریان آن ۱۲۹ تن کشته شدند.

دختر جلاد نوجوان ۱۲ ساله وابسته به گروه داعش، پنج زن را اعدام کرد که یکی از آنها پزشک بود. این پزشک از معالجه عناصر داعش که در بمباران جنگنده‌های ائتلاف بین المللی در پادگان الغزلانی زخمی شده بودند، سرباز زده بود. این منبع که این اولین باری است که داعش برای اعدام از دختری نوجوان استفاده می‌کند.

«عیسی دیر» این جلاد ۴ ساله در یکی از مناطق تحت کنترل داعش در سوریه

خودرویی بمب گذاری شده را که در آن ۳ مرد بودند منفجر کرد. "گریس دیر" مادر این کودک داعشی که متولد انگلیس است در سال ۲۰۱۲ به سوریه رفت تا به داعش ملحق شود. در ویدیوی منتشر شده از سوی داعش، این کودک ۴ ساله انگلیسی، خودروی بمب گذاری شده مذکور را به وسیله دستگاه کنترل از راه دور منفجر می کند و آن خودرو با سرنشینانش در یک لحظه نابود می شود. در این ویدیو، در کنار عیسی نیز یک مرد نقابدار ایستاده که احتمالاً انگلیسی است. وی پس از آن پیامی را به "دیوید کامرون" نخست وزیر انگلیس می دهد و مدعی می شود که این ۳ نفر جاسوسان انگلیس بودند. اما در این بین یکی از معروف ترین این جلادها، "محمد اموازی" انگلیسی معروف به "جان" بود که در نخستین فیلم های سربریدن گروگانه ای خارجی داعش حضور یافت.

شلیک بمب های حاوی گاز سمی کلر در عراق توسط داعش

اعضای گروهک تروریستی "داعش"، در حملات خود در استان "شرقا" از "بمب های حاوی کلر" استفاده کردند که منجر به کشته شدن سه نفر شد. داعش روستای الحنوک در نزدیکی شرقا بیش از ۱۵ بمب که برخی از آنها حاوی گاز سمی کلر بوده شلیک کرد. شبکه تلویزیونی "السومریه"



شهید حاج محمد ابراهیم همت:

زمان بازرگان به ما برچسب چریک زدند، زمان  
بنی صدر هم برچسب منافق! الان هم  
برچسب خشک مقدسی و تحجر؛ هر قدمی که  
در راه خدا و بندگان مستضعف او برداشتیم،  
برچسب بارانمان کردند؛ حالا روزی ده برچسب  
دشت می‌کنیم؛ اما بسیجیان دلسرد نباشید،  
حاشا که بچه بسیجی میدان را خالی کند!

کتاب کشتار خاطرات، ناصر کاره



داعشی ها چشمان یک جوان مصری را درآورده و او را آتش زدند

جلاد داعشی در اقدام جنایتکارانه این گروه تروریستی در سینای مصر یک جوان را به اتهام همکاری با نیروهای امنیتی مصر به طرز وحشتناکی اعدام کردند. آنها ابتدا چشمان جوان را درآورده و سپس او را زنده زنده به آتش کشیدند.

به نقل از "العالم"

شیوه های وحشیانه داعش برای جلوگیری از پیشروی

یکی از ترفندهای بیرحمانه داعش برای پنهان کردن بمب‌هایش بعد از فرار از مناطق بازپس گرفته شده، استفاده از "عروسک‌های بازی کودکان" است. گروه تروریستی داعش در تازه‌ترین جنایات خود با کارگذاری و پنهان کردن بمب‌های دست ساز در ابزارها و وسیله‌هایی نظیر عروسک‌های بازی، شیلنگ، تخته چوب، چسب نواری‌های صنعتی، مصالح ساختمانی انباشته شده در یک گوشه و حتی لباس های قدیمی روی هم جمع شده تلاش دارد تا مانع پیشروی ارتش عراق در موصل شود...

از ترفندهای بیرحمانه داعش برای پنهان کردن بمب‌هایش بعد از فرار از مناطق باز پس گرفته شده، استفاده از عروسک‌های بازی کودکان است. فکر می‌کنید چرا داعش از یک شی زیبا مثل عروسک‌های اسباب بازی خرس یا خرگوش برای پنهان

کردن بمب استفاده می‌کند؟ چون می‌داند نیروهای پیشمرگ کرد نیستند که به آنها دست می‌زنند بلکه کودکان به سراغ آنها می‌روند...

بمب‌های دست ساز داعش مورد استفاده این گروه برای گسترش ترس و مرگ حتی بعد از فرار نیروهایش می‌کند. در مناطقی که زمانی تحت کنترل داعش بودند این گروه زمان فراوانی برای کار گذاشتن بمب‌های دست سازش در عادی‌ترین اشیاء کرده است به نحوی که اسباب بازی‌ها، کارت‌های بازی و یک ساعت معمولی رها شده در یک گوشه می‌توانند جرقه انفجار یک بمب را بزنند. وسایلی که به حد کافی می‌توانند کنجکاو یک شهروند برگشته به خانه را برانگیزند و او را کشته و یا زخمی کنند. یک شیلنگ آب عادی و تل لباس‌های قدیمی رها شده از دیگر راه‌هایی هستند که داعش از آنها به عنوان منفجر کننده بمب استفاده کرده است... به گزارش روزنامه گاردین

گشت ماموران ریش سنج داعش!

عناصر داعش با گشت‌زنی در خیابان‌ها، مردانی که ریش خود را کوتاه کرده‌اند را بازداشت و مجازات می‌کند. دیوان محاسبات داعش به طور رسمی برخورد با مردانی که محاسن نمی‌گذارند را آغاز کرد. داعش داشتن محاسن بلند را از وجوبات دینی دانسته و کسانی که ریش خود را تراشیده یا کوتاه کنند را تعزیر می‌کند. عناصر

و سران داعش که به شهوت‌رانی و عیاشی شهرت دارند و زنان و دختران را به کنیزی می‌گیرند، زمانی که در مقابل مردم عادی قرار می‌گیرند در تناقضی آشکار با چرخشی ۱۸۰ درجه‌ای به وضع قوانینی سخت‌گیرانه پرداخته و مردم را به بهانه‌های واهی مانند درست نبستن پوشیه، کوتاه کردن ریش یا گوش دادن موسیقی شکنجه و اعدام می‌کنند. مفتی‌های این گروهک، تراشیدن و یا کوتاه کردن ریش را خلاف شرع اعلام کرده‌اند. داعش با تفسیر آیات قرآن بر اساس اعتقادات منحرف خود، کوتاه‌کردن یا تراشیدن ریش را از مظاهر دست بردن در خلقت خداوند می‌داند و باخاطیان به شدت برخورد می‌کند. این گروهک همچنین اعلامیه‌هایی را درباره احکام ریش گذاشتن در سطح شهر توزیع کرده است... منبع: مشرق

لباس زیر پوشیدن ممنوع؟

مجازات سنگین داعش برای افرادی که لباس زیر می‌پوشند!

تکفیری‌های داعش مجازات سنگینی را برای کسانی که اقدام به پوشیدن لباس زیر غربی کنند وضع کرده است مجازاتی مثل سربریدن و شلاق!...

نیروهای بسیج عراق تراکتی از گروه تروریستی داعش در شهر حمام العلیل در جنوب موصل یافته‌اند که دستور العمل‌های مربوط به لباس زیر مردان را بیان می‌کند. گروه تروریستی داعش ساکنان مناطق تحت اشغال خود را از آنچه “مظاهر غربی”

می داند از جمله پوشیدن شلوارهای جین و پیراهن، تراشیدن ریش منع و به پوشیدن لباس های گشاد وادار کرده است. آخرین ممنوعیت اعلام شده توسط داعش، منع پوشیدن لباس زیر "غربی" است که در تصویر تراکت منتشره از سوی این گروه تروریستی برای شهروندان تحت کنترل این تشکیلات تروریستی وضع شده است... برخی از خانواده های فراری از گروه تروریستی داعش اظهار داشته اند این گروه افراد مخالف با دستوراتش را سر می برد، شلاق می زند، زندانی می کند و گاه به حفر تونل برای عناصر این گروهک در جنگ با نیروهای ارتش عراق وادار می کند.

دستورات غیر انسانی گروه تروریستی داعش، از وادار کردن مردم به پوشیدن فراتر رفته است. به طوری که استفاده از تلویزیون و تلفن همراه، گوش دادن به موسیقی، سیگار کشیدن و کوتاه کردن مو را نیز ممنوع کرده است...

منبع: "سی ان ان"

انواع شکنجه های ساواک

۱۰ روش ساواک برای شکنجه منتقدان رژیم پهلوی

برای آنچه در زندان های مخوف دوران پهلوی خصوصا زندان کمیته مشترک بر زندانیان گذشته کافی است به اسناد و خاطرات شفاهی افرادی که ایامی در این

مکان‌ها زیسته‌اند، مراجعه کنید. در مجموع خاطرات این افراد بیش از ۹۰ نوع شکنجه در کمیته مشترک روی یک زندانی انجام می‌شد تا به اصطلاح خودشان اقرار گرفته شود.

## ۱. زدن کابل

یکی از متداول‌ترین و رایج‌ترین شکنجه‌ای که هر زندانی در بدو ورود آن را چشم بسته می‌چشید، زدن کابل به کف پا بود. در این نوع شکنجه از کابل‌های قطور برای قسمت‌هایی از پا که دارای پوستی ضخیم‌تر بود مثل پاشنه پا و برای قسمت‌های پنجه و گودی کف پا از کابل نازک‌تر استفاده می‌شد. استاد این کار شخصی بود معروف به دکتر حسینی که البته چهار کلاس بیش‌تر درس نخوانده بود، اما چون این کار را به صورت خیلی تخصصی انجام می‌داد، عنوان دکتر را به او داده بودند! حسینی که چهره‌ای بسیار وحشتناک داشت، طوری کابل‌ها را موازی کنار هم می‌زد تا درد بیش‌تری توسط زندانی چشیده شود.

## ۲. آپولو

شکنجه‌گر، زندانی را روی دستگاه آپولو می‌نشاند و کف دست و ساق پای زندانی را زیر گیره‌های آن پرس کرده و کلاه آهنی مخصوصی که تا گردن زندانی را می‌پوشاند، روی سر او قرار می‌داد. آنگاه شروع به زدن کابل می‌کرد. سر کابل‌ها افشان بود و

موقع اصابت به کف پا، نوک آن روی پا برمی‌گشت و موجب کنده شدن گوشت‌های آن می‌شد. گاهگاهی هم با شیئی چوبی یا فلزی ضربه‌ای به کلاه وارد می‌کردند که صدای بسیار وحشتناکی در آن ایجاد شده و در گوش زندانی می‌پیچد که فوق‌العاده آزاردهنده بود و شکنجه‌ای بود مضاعف بر سایر شکنجه‌ها.

### ۳. سنگ آسیاب

دستگاه دیگری بود به نام سنگ آسیاب. سنگی بود گرد که روی شانه‌های فرد قرار می‌گرفت و سنگینی می‌کرد. متهم وقتی شلاق می‌خورد و پایش زخم می‌شد، مجبورش می‌کردند روی پایش بدود و چون پا ورم کرده بود، باعث می‌شد که بیش‌تر درد بگیرد. بنابراین وقتی با آن حالت زندانی راه می‌رفت، پایش می‌ترکید و خون می‌افتاد. بعد اهانت بود و فحش‌های رکیک که روان زندانی را بسیار به هم می‌ریخت.

### ۴. شوک الکتریکی

شوگ الکتریکی به این صورت بود که چند رشته سیم از یک دستگاه به جاهای حساس بدن وصل می‌کردند. یکی هم وقتی که پا شلاق خورده بود و ورم کرده بود بازجو در حالی که کفش پایش بود پایش را روی پای زندانی قرار می‌داد و فشار می‌داد. مهدی غیوران یکی از زندانیان سیاسی آن دوران از این نوع شکنجه

می‌گوید: «یک دستگاه شوک الکتریکی به من وصل کردند که نصف تن من لمس شد، به همین خاطر من را به بیمارستان شهربانی بردند و نمی‌دانم ۴ ماه یا ۷ ماه در آنجا بودم. سپس من را به زندان قصر بردند. بازجو هم آمد آنجا تا از من چند سؤال کند که من جواب نمی‌دادم.

بعد به رئیس زندان گفت یک دستگاهی از اسرائیل به ما داده‌اند. اولین نفر روی این امتحان کردیم که بدنش فلج شد. «تهرانی» که از شکنجه‌گرهای ساواک بود در دادگاه بعد از انقلاب گفت که به ما در اسرائیل آموزش دادند، اما به ما نمی‌گفتند که در اسرائیل هستیم. ما هم از روی کره‌هایی که برایمان می‌آوردند، می‌فهمیدیم که در اسرائیل هستیم.»

## ۵. کشیدن ناخن

این شکنجه در واقع یکی از دردناک‌ترین شکنجه‌ها توسط ساواک بود. بدین صورت بود که سوزن ته‌گرد را زیر ناخن رد می‌کردند، دو تا سه تا زیر هر ناخن! بعد با فنک یا شمع این سوزن‌ها را داغ می‌کردند، سوزن که داغ می‌شد حرارت زیر ناخن می‌رفت و باعث عفونت ناخن می‌شد. بعد ناخن می‌افتاد. برای همین آنهایی که ندیدند، می‌گفتند ناخن را می‌کشیدند، ولی اصلش به همین شکل بود.

## ۶. شکنجه روانی

یکی از انواع شکنجه به هم ریختن حال روحی زندانیان بود. مثلا کودک شیرخواره را جلوی مادرش آزار می دادند و یا خبر مرگ عزیزان زندانیان را به آنها می دادند؛ آن هم به دروغ. همچنین به فراخور روحیه هر کسی، این شکنجه متفاوت بود. مثلا وقتی ساواک دید نمی تواند با شکنجه جسمی از آیت الله غفاری اقرار بگیرد با تراشیدن ریش او ضربه هولناکی به روح این روحانی وارد کرد؛ به صورتی که به گواه زندانیان هم بند او، سه روز بعد از غصه دق کرد و به شهادت رسید.

## ۷. تخت الکتریکی

اگر یک زندانی آن طور که حسینی دوست داشت، اقرار نمی کرد او را روی تخت الکتریکی می خواباند. یک نفر روی شکم متهم می نشست و زیر تخت منقلی از آتش روشن می شد تا قسمت های حساس بدن بسوزد.

## ۸. برداشتن حجاب زنان برای تضعیف روحیه

خانم دباغ که یکی از شیرزنان دوران مبارزه علیه رژیم طاغوت بود در این خصوص می گوید: «مأموران به بهانه جلوگیری از خودکشی و حلق آویز شدن، چادر از سرمان گرفتند. برایم خیلی روشن بود که انگیزه و هدف واقعی آنها از این کار، دریدن حجاب



به عنوان نماد زن مومن و مسلمان و شکستن روحیه ما بود. از این رو ما نیز از پتوهای سربازی که در اختیارمان بود برای پوشش و به جای چادر استفاده می‌کردیم. عمل ما در آن تابستان گرم برای ماموران خیلی تعجب آور بود، آنها به استهزا و مسخره من و دخترم رضوانه را «مادر پتویی! دختر پتویی!» صدا می‌کردند.

#### ۹. آویختن از سقف با دو مچ دست

مچ دو دست را به هم می‌بستند و طناب و یا زنجیر را به مچ وصل می‌کردند و به میخ یا قلاب سقف می‌بستند. فشار سنگین بدن بر مچ‌ها وارد و پس از مدتی موجب تورم دست و سیاه شدن آن می‌شد و به علت اینکه خون نمی‌توانست در بدن گردش خود را کامل انجام دهد، پاها متورم و دردناک می‌شدند و کشیدگی عضلات و تاندون‌ها، موجب درد شدید و کرخت شدن تدریجی بدن می‌شد. پس از مدتی غضروف‌های میانی مهره‌های کمر جابه‌جا می‌شدند و اگر متهم را حرکت می‌دادند،



## آرامش چشمان تو

کوهیم و به دل آتشی از غم داریم  
با یاد غم تو اشک نم نم داریم  
سردار عزیز و آسمانی برگرد  
آرامش چشمان تو را کم داریم

محمد تقی عارفیان

کتاب کشتور گلخرا، ناصر کاره

بدون وضو

موقع اذان خیلی ها می رفتند وضو بگیرند، ولی حاج حسن اذان را می گفت و نمازش را شروع می کرد. می گفت: حیف زمین خدا نیست که آدم بدون وضو روش راه بره؟  
خاطره ای از شهید حسن تهرانی مقدم

شهید صیاد شیرازی

نماز اول وقت چیزی بود که او هیچ وقت ترکش نمی کرد. اصلا جز متعلقاتش بود. بعضی چیزها همیشه همراه آدم هست و آدم این ها را همه جا می برد. نماز اول وقت هم همیشه همراه او بود؛ وضو و دورکعت بعد از وضو هم همین طور. همیشه با وضو بود و بعد از هر وضویی که می گرفت دو رکعت نماز می خواند. چنان با عشق نماز می خواند که انگار نماز آخرش را می خواند و گویی به آسمان وصل شده است...

وضو نور است

شهید علی کبیری مرا نصیحت می کرد و می گفت: اگر می خواهی گناه و معصیت نکنی، همیشه با وضو باش، چون وضو انسان را پاک نگه می دارد و جلوی معصیت را می گیرد. علیرضا همیشه وضو داشتند، یکبار از او پرسیدم: چرا شما همواره وضو دارید؟ فلسفه کار چیست؟

علیرضا لبخند زد و گفت: اول اینکه حدیث دارم وضو نور است. در ثانی هر لحظه احتمال مرگ انسان هست. پس چه بهتر که با وضو بمیریم و به ملاقات خدا برویم.

وضو با آب تانکریخ زده

شهید علی شفیعی ضمن اینکه خودش نماز شب را ترک نمی کرد، دیگران را نیز به این فریضه مهم تشویق می کرد. شبی مرا بیدار کرد و گفت: نمی خواهی نماز بخوانی؟ وقتی دیدم در آن سرمای زمستان منطقه زبیدات که سنگ هم در اثر شدت سرما می ترکید، یک فاصله طولانی رفته و با آب تانکریخ زده وضو گرفته است و می خواهد نماز شب بخواند، خجالت می کشیدم که بلند نشوم))...

راوی : یکی از هم رزمان شهید

باید پاک و مطهر همیشه باشیم

اردوی جهادی بودیم ساعت نه صبح بود که به روستای تلمادره رسیدیم. به خاطر باریدن برف هوا به شدت سرد بود. متوجه شدم که محمد بلباسی در حال باز کردن بند پوتین است. با تعجب پرسیدم: چکار می کنی؟... گفت: می خواهم وضو بگیرم... گفتم: الان نه صبح، چه وقت وضو گرفته؟!... اونم توی این سرما؟!... محمد وضو گرفت و همینطور که داشت جورابش را می پوشید گفت: علامه حسن زاده میگه:

تموم محیط زیست و تموم موجودات عالم مثل گیاهان و دریاها همه پاکن و مطهرن، پس ما هم که داریم به عنوان یک موجود زنده روی این کره خاکی راه میریم باید همیشه پاک و مطهر باشیم و به زمین صدمه نزنیم... برشی از زندگی شهید، مدافع حرم محمد بلباسی.. راوی: علیرضا نوروزی

### اهمیت نماز جماعت

خدا شهید رجایی را رحمت کند، می فرمود: به نماز نگو کار دارم. به کار بگو: نماز دارم. این یک طرز تفکر است. رحمت خدا بر شهید رجایی باد، سال ۴۷ در زندان کسی از او می پرسد: اگر حکومت اسلامی تشکیل شد، قشنگ ترین آرزوی شما چیست؟ گفت: آرزو می کنم نماز همگانی شود. این آرزوی رئیس جمهور ماست. ده سال قبل از انقلاب، این پرورش یافته مکتب امام خمینی است. امام خمینی هم پرورش یافته مکتب اهل بیت و پیامبر است.

هیأت دولتی که صبح جمعه تشکیل می شد

اصولاً باید بگویم که ما جمعه صبح هم به هیأت دولت می رفتیم و تا ساعت ۱۰:۳۰ صبح کار می کردیم و بعد دسته جمعی به نماز جمعه می رفتیم. هرکدام هم برای خودمان یک جانماز داشتیم. یک روز شهید رجایی گفت که من می خواهم ثواب این کار را ببرم و شما را به جانماز مهمان کنم. یک فرش بزرگ دارم و آن را می آورم، همه

ما در آن جا می‌شویم. ما خوشحال شدیم و گفتیم که در این صورت ما فقط مهران را برمی‌داریم و می‌آییم. دکتر شیبانی هم معمولاً از یک سنگ به جای مهر استفاده می‌کرد. آن روز ما خوشحال بودیم، چرا که می‌گفتیم: امروز مهمان آقای رجایی هستیم و او ما را به فرش نماز جمعه مهمان کرده است. ما معمولاً در خیابان قدس و ضلع شرقی دانشگاه می‌نشستیم و جای مشخصی را انتخاب کرده بودیم، چرا که وقتی نماز جمعه می‌آمدیم، جاهای دیگر پر شده بود. آقای رجایی فرش را که آورد، دیدیم یک گلیم کهنه و سوراخ بود که تمام پشم آن ریخته بود. این مسأله اسباب خنده دوستان شده بود که ما را به عجب فرشی مهمان کرده‌اید! شهید رجایی در پاسخ گفت که همین فرش را داشتیم. بالاخره فرش را پهن کردیم و در دو ردیف نشستیم. راوی: موسی زرگر

همت فقط اسوه بچه‌های تهران نیست؟

اگر بخواهیم فرق حاج احمد متوسلیان، حاج همت، فرماندهان گردان شهید را با یک فرمانده کلاسیک ارتش دنیا، علاوه بر موضوعات معنوی و رفتاری بدانیم، کلمه "بیا وب رو" بود... فرمانده ما در صحنه جنگ می‌ایستاد جلو و می‌گفت: "بیا!..." اما فرمانده کلاسیک می‌ایستاد عقب و می‌گفت: "برو!..." این خاطره سردار از آن اسناد و تاریخ شفاهی‌های ارزشمند دفاع مقدس است که می‌تواند بهترین پاسخ به شبهه

برخي باشد که خواسته يا ناخواسته هدف شان بدبين کردن مردم به فرماندهان جنگ است: از ۱۲ لشکر تأسيسي زمان جنگ، ۷ فرمانده لشکر شهيد شدند. از لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) چهار فرمانده لشکر پشت سرهم به شهادت رسيدند.... اين همان معنای بيا؛ جان برکفي فرماندهان جنگ ماست. همان رازي که تصاویر موجود از جبهه سوریه و عراق و موقعیت‌های حاج قاسم هم از همین سرنترس داشتن و "بیا" گفتن‌ها روایت می‌کند...

خاطره‌ای از شهید حاج قاسم سلیمانی

آشنا به نظر می‌رسی؟

یک بار از ماموریت برمی‌گشتم، منتظر نماندم که ماشین بیاد دنبالم. از فرودگاه مستقیم سوار تاکسی شدم، راننده تاکسی جوانی بود که نگاه معنا داری به من کرد... به او گفتم: چیه؟ آشنا به نظر می‌رسم؟... باز هم نگاه کرد، گفت: شما با سردار سلیمانی نسبتی دارید؟... گفتم: من خود سردار هستم. جوان خندید و گفت: ما خودمون اینکاره‌ایم شما می‌خواهی مرا رنگ کنی؟... خندیدم و گفتم: من سردار سلیمانی هستم... باور نکرد. گفت: بگو به خدا که سردار هستی!... گفتم: به خدا من سردار سلیمانی هستم. سکوت کرد، دیگه چیزی نگفت. گفتم: چرا سکوت کردی؟... حرفی نزد... گفتم: زندگی‌ت چگونه؟ با گرانی چه می‌کنی؟ چه مشکلی

داری؟... جوان نگاه معنا داری به من کرد و گفت: آگه تو سردار سلیمانی هستی، من هیچ مشکلی ندارم... نقل مستقیم خاطره از شهید حاج قاسم سلیمانی

### حکایتی آشنا

همانطوریکه رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران پیام ترامپ را که توسط نخست وزیر ژاپن با خود به ایران آورده بودند را حتی تحویل نگرفتند چه برسد به مطالعه و خواندن و جواب دادن آن. کار مشابهی توسط شهید قاسم سلیمانی انجام شد که رئیس دفتر مقام معظم رهبری این گونه بازگو کردند: همین اواخر زمانی که قاسم سلیمانی در بوکمال بود، رئیس سازمان سیا به وسیله یکی از رابطان خود در منطقه، نامه‌ای برای سردار سلیمانی فرستاد اما ایشان گفت: "نامه تو را نمی‌گیرم و نمی‌خوانم و اصلاً با این افراد صحبتی ندارم..." این‌ها چه کسانی هستند که با استکبار این‌گونه برخورد می‌کنند؟ امثال قاسم سلیمانی، محصول و تربیت شده انقلاب اسلامی هستند؛ اوست که به رهبری نامه می‌نویسد و می‌گوید: "فرزند و سرباز شما، قاسم سلیمانی"

مردم از من قبول کنید

من عضو هیچ حزب و جناحی نیستم و به هیچ طرفی جز کسی که خدمت می‌کند به اسلام و انقلاب تمایل ندارم. اما این را بدانید والله علمای شیعه را تماماً و از نزدیک



می شناسم. الان چهارده سال شغل من همین است. علمای لبنان را می شناسم. علمای پاکستان را می شناسم. علمای حوزه خلیج فارس را می شناسم. چه شیعه و چه سنی... والله، اشهد بالله، سرآمد همه این روحانیت، این علما از مراجع ایران و مراجع غیر ایران، این مرد بزرگ تاریخ یعنی "آیت الله العظمی امام خامنه ای" است. اگر عاقبت به خیری می خواهید باید پیروی از ولی فقیه کنیم... در قیامت خواهیم دید، "مهمترین محور محاسبه اعمال، تبعیت از ولایت فقیه است... در کشور نباید کلامی بر خلاف سیاست ها و منویات رهبرانقلاب گفته شود و اگر هم گفته شود و اعتراضی صورت نگیرد در گناه آن سهیم هستیم... شهید قاسم سلیمانی

شهید حاج قاسم

شرط شهید شدن، شهید بودن است ...

اگر امروز کسی رو دیدید که بوی شهادت از کلام او، از رفتار او، از اخلاق او استشمام شد... او شهید خواهد شد ...

مقاومت حکیمانه ...

از نخستین ساعات پس از شهادت مظلومانه و البته غرورآفرین سردار قاسم سلیمانی و هم‌زمان و مجاهدان همراهش، واسطه‌های متعددی با هدف وساطت

برای جلوگیری از پاسخ جمهوری اسلامی ایران به این اقدام جنایتکارانه و تروریستی، یا عازم تهران شدند و یا در تماس با مقامات کشورمان، هدف مذکور را دنبال کردند. این پیام‌ها البته احتمالاً محتویات متفاوت، اما هدفی واحد داشته‌اند که برای مثال وزیر محترم امور خارجه، پیام آمریکایی‌ها از طریق سفارت سوئیس در تهران را "گستاخانه" و "نابخردانه" دانستند...

در فضای تحلیلی کشور نیز عموماً دو دسته تحلیل و تجویز وجود دارد که البته هر دو بر لزوم پاسخگویی قاطع ایران به اقدام جنایتکارانه آمریکا تأکید فراوان دارند: برخی معتقد به پاسخ سخت، سریع و بازدارنده هستند و عده‌ای دیگر بیشتر بر لزوم هوشیاری و هوشمندی برای دوری کشور از خطرات و تهدیدات آینده تأکید دارند.

اینجانب البته کارشناس و متخصص این مسائل نیستم و معتقدم به فضل الهی مسئولان سیاسی و نظامی کشور همچنان که در طول دهه‌های پس از انقلاب توانستند کشتی کشور را از طوفان سهمگین حوادث بزرگ به ساحل امن برسانند و به سلامت عبور دهند، این بار نیز می‌توانند تصمیمی صحیح، دقیق و همه‌جانبه بگیرند تا هم خون آن سردار شجاع اسلام، انقلاب و میهن پایمال نشود و هم عزت، غرور و منافع ملی تأمین شود. با این وجود اما با مشاهده این رویدادها و تحولات، به یاد مطلب بسیار مهمی افتادم که چندی پیش به صورت جداگانه از زبان دو

شخصیت بزرگ جهان عرب و منطقه شنیدم که لازم دیدم آن را با خوانندگان محترم در این کتاب به اشتراک بگذارم. البته باید به این نکته مهم اشاره کرد که در برابر تهدیدات مختلف، طبیعتاً فلسفه واکنش و مواجهه نظام جمهوری اسلامی ایران که مبتنی بر مردم سالاری دینی و اصول عزت، حکمت و مصلحت است با نوع واکنشی که از یک نظام مستبد متصور است، تفاوت دارد و بدون تردید با خون پاک این شهیدان والامقام، درخت مقاومت، تنومندتر از گذشته خواهد بود... هر دوی این شخصیت‌ها که از ناسیونالیست‌های سرشناس، با تجربه و تأثیرگذار جهان عرب بودند، بیان کردند که: "جیمز بیکر" در یک اجلاس بین‌المللی، طارق عزیز، وزیر خارجه وقت عراق را می‌بیند و پیام کتبی بوش به صدام را به وی می‌دهد. طارق عزیز برای کسب تکلیف با صدام تماس می‌گیرد و پاسخ می‌شنود که پیام را تحویل نگیر ولی محتوای آن را جویا شو!

پیامی که محتوای آن، تسلیم یا نابودی بغداد بود. این پیام، صدام را دگرگون کرد و به وحشت انداخت و او را به عقب‌نشینی واداشت و نتیجه همان بود که در نهایت، صدام ذلیلانه از حفره‌اش بیرون کشیده شد. این دو نفر اضافه می‌کنند که اگر صدام در همان زمان حداقل به لحاظ ظاهری مقاومت می‌کرد، شاید سرنوشتی غیر از پنهان شدن در یک حفره می‌یافت؛ اما جمهوری اسلامی نه فقط از تهدید آمریکا

نترسید؛ بلکه عملاً با اقداماتی جدی با سیاست‌های تجاوزکارانه‌اش مقابله کرد. بدون تردید رمز عقب نشینی دشمنان از کاربرد گزینه نظامی علیه ملت ایران، همین مقاومت جمهوری اسلامی بوده است. انعکاس این قدرت و صلابت در فضای عمومی ملت‌های منطقه از یکسو بسیار امیدبخش است و از سوی دیگر باعث ناامیدی دشمنان می‌شود. امروز این مدل و الگو برای نظام سلطه تهدیدکننده است و آن‌ها نمی‌خواهند چنین الگویی در جهان اسلام و کشورهای منطقه پایدار بماند... فَأَعْتَبُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ

مبارزه و استکبارستیزی امام و شهدا

امام خمینی مستکبر را کسی می‌داند که با گردن‌کشی مأنوس شده، خدوند متعال را فراموش کرده و خود را برتر از دیگران می‌بیند و برای این برتری‌طلبی از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کند. لذا با ایجاد نظام‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مستکبرانه، دیگران را به استضعاف می‌کشانند و به آن‌ها تعدی و تجاوز می‌کند (خمینی، ۱۳۷۹، ج ۷، ص ۴۸۹). در اندیشه سیاسی امام خمینی حکومت‌های استکباری هرگز جوامع را راحت نمی‌گذارند و با تکیه بر ظاهر دین و عوام‌فریبی در بین مردم مقبولیت یافته و آن‌ها را با خود همراه می‌کنند (همان، ص ۲۸۱). بر همین اساس، وحدت میان مستضعفان برای رهایی از مستکبران ضروری می‌نماید:

«باید کوشش کنیم که وحدت بین مستضعفان، در هر مسلک و مذهبی که باشند، تحقق پیدا کند که اگر خدای ناخواسته سستی پیدا شود، این دو قطب مستکبر شرق و غرب، مانند سرطان همه را به هلاکت خواهند رساند. ما عازم هستیم که تمام سلطه‌ها را نابود سازیم» (همان، ج ۱۷، ص ۴۲۹).

در اندیشه سیاسی امام خمینی همواره استضعاف و استکبار مقابل هم مطرح می‌شود. در اندیشه سیاسی امام خمینی پیروزی انقلاب اسلامی ایران مرهون مستضعفان (همان، ج ۲۱، ص ۸۶) و بقاء آن نیز بر عهده آنها است (همان، ج ۱۶، صص ۲۴-۲۵). صاحبان اصلی انقلاب اسلامی ایران، مستضعفان هستند و تحقق عدالت اجتماعی، حمایت از مستضعفان، رفع تبعیض‌های ظالمانه، کم‌کردن فاصله طبقاتی و فقرستیزی، به عنوان یکی از مهم‌ترین اهداف پیامبران (علیهم‌السلام) و پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و ائمه اطهار (علیهم‌السلام) در راستای استکبارستیزی است (همان، ج ۱۷، ص ۴۴۴) و وظیفه مسئولان حکومت اسلامی تحقق این آرمان است (همان، ج ۲۰، ص ۳۴۰). تمایل امام خمینی به ایجاد رابطه برادرانه با مستضعفان (همان، ج ۲، صص ۲۹-۳۳) اندیشه سیاسی امام خمینی، استکبارستیزی را بر اساس نبرد دائم حق و باطل و مستضعف و مستکبر قابل تبیین می‌داند و مبارزه با استکبار، هدف اساسی

اندیشه سیاسی امام است. ایشان صلح جهانی را در گرو انقراض مستکبران (همان، ج ۱۱، ص ۲۶۱) و ریشه‌کنی استکبار (همان، ج ۱۱، صص ۲۶۵-۲۶۶) می‌دانست و حتی از قطع رابطه با مظاهر استکبار نیز استقبال می‌کرد (همان، ج ۱۰، صص ۱۵۹-۱۶۷). ایشان صلح با استکبار را بی‌معنا می‌دانست (همان، ج ۱۴، ص ۱۶۴) و باورشان به حقانیت استکبارستیزی، چنان ریشه‌دار است که می‌فرماید: «اگر خمینی یکه و تنها هم بماند، به راه خود - که راه مبارزه با کفر و ظلم و شرک و بت‌پرستی است - ادامه می‌دهد» (همان، ج ۲۰، صص ۳۱۸-۳۱۹). لذا پیروان اسلام ناب محمدی (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، می‌بایست از مستضعفان در سراسر جهان حمایت و دفاع کنند و با مستکبران مبارزه‌ای بی‌امان داشته باشند: «ما وظیفه داریم مردم مظلوم و محروم را نجات دهیم. ما وظیفه داریم پشتیبان مظلومین و دشمن ظالمین باشیم. همین وظیفه است که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در وصیت معروف به دو فرزند بزرگوارش تذکر می‌دهد و می‌فرماید: وكونوا للظالم خصما و للمظلوم عوناً» (خمینی، ۱۳۷۸، صص ۲۸-۲۹)

«ابتکار شهید سلیمانی در جذب سربازان به قرآن»

حاج قاسم هرچند وقت یک‌بار یک طرح قرآنی را به من ارائه می‌دادند؛ یکی از کارهای خیلی خوب و اثرگذاری که خبر آن در کل پادگان‌های کرمان پیچید این بود که دستور

دادند هر سربازی که جزء ۳۰ قرآن را حفظ کند ۲۰ روز مرخصی تشویقی به او تعلق یافته و مرخصی رفتنش هم در صورتی نافذ می‌شد که ابتدا امضای من و سپس امضای سردار زیر برگه‌اش باشد. چون آنجا لشکر خیلی بزرگی بود و مراکز زیر مجموعه در کنارش بودند، این قضیه سر و صدای زیادی به پا کرد و اثرات زیادی داشت، لذا موضوع حفظ جز ۳۰ قرآن و مرخصی ۲۰ روزه را مطرح کردند و من را هم مأمور کردند که این طرح را اجرا کنم. من هم تلاشم را کردم تا به نحوه احسن آن اجرا کردیم. در آن سال تعداد بسیار زیادی از سربازان به هوای همان ۲۰ روز مرخصی با قرآن بیشتر آشنا شدند. بعدها فهمیدیم که خیلی از آن‌ها به خاطر همان حرکت در ظاهر کم، زندگیشان تغییر کرده و مسیرشان قرآنی شده است...

راوی: عبدالصمد مرزوقی

شهید حسن آقاسی زاده شعرباف

قرار بود مراسم عروس یمان برگزار شود. مادر حاج حسن آقا اصرار داشتند که باید مراسم عروسی خیلی خوب و با شکوه برگزار شود حسن آقا گفت: نه مادر، اینها همه اسراف است با گرفتن تالار برای برگزاری مراسم عروسی موافق نیستم مبلغی را که باید به تالار بدهیم. به خیریه بدهید. حتی لباس عروسی را اگر کرایه کنید بهتر است مادرش گفت: نه، دیگر چی، پسر ما مثلاً مهندس است.

بعد برویم لباس خانمش را کرایه کنیم! حسن آقا گفت: باشد، چون شما اصرار دارید لباس را بخرید ولی وسائل را خیلی ساده بگیرید مثل میز آرایش، آینه، شمعدان، و جواهرات هم در حد شئونات باشد. وقتی جهیزیه از خانه پدرم به منزل خودمان آوردیم شبی عروسی بود. حسن آقا گفت: چرا این همه وسیله، چرا این همه ظرف و ظروف چینین؟ اینها همه کارهای مسرفانه است، برویم و به خیریه بدهیم. بعد از برگزاری عروسی، لباس عروس و پول تالار را به خیریه دادیم... برشی از زندگی شهید

حسن آقاسی زاده شعرباف

شهید محمد ابراهیم همت

گونی های نان خشک را چیده بودیم کنار انبار. حاج همت وقتی فهمید، خیلی از دست ما عصبانی شد. پرید به ما که... دیگه چی؟ نون خشک معنی نداره. از همان موقع دستور داد تا این گونی ها خالی نشده، کسی حق ندارد نان بپزد و بدهد به بچه ها. تا مدت ها موقع ناهار و شام، گونی ها را خالی می کردیم وسط سفره و نان های سالم تر را جدا می کردیم و می خوردیم... منبع: یادگاران، جلد ۲ کتاب

جلوگیری از انحراف

شنیده بود که گروهک های منحرف، نشریاتی رو با تیراژ پایین چاپ کرده و جلو دانشگاه تهران بین دانشجویان پخش می کنن. اون موقع ما کرج زندگی می کردیم.



محمد حسین با اینکه نوجوان بود، خودش رو از کرج می‌رسوند جلو دانشگاه تهران و با پول‌هایی که جمع کرده بود، در حد توانش نشریه می‌خرید و پاره می‌کرد تا از انحراف دانشجویها جلوگیری کنه.... راوی: پدر شهید محمد حسین فهمیده

«من بسیار تعجب کردم»

در ایران بودم و حاج قاسم مرا به منزلش دعوت کرد. با خودم فکر می‌کردم که حتماً منزل حاج قاسم مملو از فرش‌ها و اثاثیه گرانبها است. خلاصه وارد خانه حاجی شدیم و دیدم وسائل خانه آنها از ساده هم ساده تر است و خانه با یک موکت قدیمی مفروش است و اتاق پذیرایی هم پر شده از تصاویر شهدا. این بار من در گوش حاجی گفتم، اثاثیه شما قدیمی است و نیاز به تعویض دارد. حاجی خندید و دستم را گرفت و چیزی نگفت... گفتم حاجی راستی چقدر حقوق می‌گیری؟...

حاجی مبلغی را گفت که من بسیار تعجب کردم زیرا او یک سردار و فرمانده نظامی بزرگ در ایران بود. گفتم حاجی این حقوق یک افسر جزء است، نه یک فرماندهی بزرگ سپاه، در سطح جهانی... گفتم، یک سردار مثل شما در عراق سه برابر این حقوق را می‌گیرد با مزایای فراوان... حاجی به من گفت: «شیخنا مهم نیست فرمانده چقدر از کشورش می‌گیرد مهم این است که چه چیزی به کشورش می‌دهد.»

راوی: سامی مسعودی

پیام رهبر انقلاب اسلامی در پی شهادت  
مجاهد قهرمان، فرمانده «یجی السنوار»

## ضربه هفتم اکتبر یادگار یحیی السنوار

ملت‌های مسلمان! جوانان غیور منطقه! مجاهد قهرمان، فرمانده  
یحیی السنوار، به یاران شهیدش پیوست. او چهره‌ی درخشان  
مقاومت و مجاهدت بود؛ با عزم پولادین در برابر دشمن ظالم و  
متجاوز ایستاد؛ با تدبیر و شجاعت به او سیلی زد؛ ضربه‌ی جبران  
ناپذیر هفتم اکتبر را در تاریخ این منطقه به یادگار گذاشت؛ و آنگاه  
با عزت و سربلندی به معراج شهیدان پرواز کرد.

۱۴۰۳/۷/۲۸

((نمازهای، شهید سلیمانی))

توی یکی از عملیات که سردار سلیمانی حضور داشتند یکی از رزمنده ها برای دست بوسی سردار جلو رفت. دست حاج قاسم رو گرفت تا اومد بیوسه حاج قاسم، پیش دستی کرد و زودتر دست رزمنده رو بوسید... یک روز از ماه را ندریک جانباز ۷۰ درصد کرده بود. می رفت نجف آباد اصفهان، تمام کارهای جانباز را انجام می داد، از حمام بردن تا شستن لباس و نظافت. سوریه که خبر شهادت جانباز را دادند، یک نفر را مأمور کرد برود نجف آباد تا هم در مراسم شرکت کند و هم کاری روی زمین نماند.... هیچ وقت ندیدم نماز شب شهید سلیمانی قطع شود. آنهم نه نماز شبی عادی، نماز شب های او همیشه با ناله و اشک و اندوه به درگاه خدا بود. من با شهید سلیمانی رفت و آمد داشتم حتی بارها در منزلشان خوابیدم، اتاق مهمانان با اتاق حاج قاسم فاصله داشت اما من با اشکها و صدای ناله های او برای نماز بیدار می شدم...

منبع: ((کتاب من قاسم سلیمانی هستم))

از سپاه هم چیزی نگیر؟

قرار بود با حسین برای مدتی خانه را ببریم سنندج. نیمه شب بود که سلمان از خواب بیدار شد و خیلی گریه می کرد. هر چه کردم نتوانستم آرامش کنم. حسین بلند شد رفت بیرون بعد ده دقیقه برگشت. گفت: حسین آقا! پس چرا نمی رویم؟

گفت: ماشین نیست. ماشین خودم دست برادرم است و ماشین دیگری هم گیر نیاوردم. گفت: با همین ماشین سپاه که جلوی خانه پارک است برویم. گفت: نه! من با مال بیت المال بچه ام را به دکتر نمی برم. گفتم: گرایه اش را بگو از حقوق مان کم کنند. حسین زیر بار نرفت و دوباره رفت سر جاده، مدتی در سوز و سرمای زمستان ایستاد تا بالاخره توانست یک ماشین گیر بیاورد و بچه را بردیم دکتر... حسین رفته بود دوره آموزش دافوس. در نبود حسین، از طرف سپاه یک قطعه فرش برای مان آورده بودند. وقتی حسین آمد مرخصی و داستان فرش را به او گفتم ناراحت شد. گفت: زهرا خانم! از این به بعد هر وقت من نبودم و از طرف سپاه چیزی آوردند قبول نکنید. نمی خواهم چیزی از سپاه بگیرم. گفتم: عیبی ندارد. بگوئید پولش را از حقوقمان کم کنند. گفت: اما بهتر است از این به بعد چیزی از سپاه قبول نکنید. من هم قبول کردم.... منیع: کتاب نیمه پنهان ماه ج ۳۲

راوی: همسر شهید حسین املاکی

خرده نان ها را بخورید؟

زمانیکه مسعود، مسئول امور مالی سپاه مراغه بود، دستور داد دیگر برای سپاه نان تازه نگیرید. از دیگران که مسئله را پرسیدم، ضمن تأیید دستور مسعود گفتند: مسعود، اتاقی را که خرده نان و نانهای خشک را در آن می ریختند دیده است. بااین

گزارش، همه چیز را فهمیدم. دیگر برای سپاه نان تازه نیاوردند و همه بچه‌ها، حتی خود مسعود از خرده نانها استفاده کردند. وی معتقد بود بیت المال نباید به هدر برود. برشی از زندگی شهید مسعود کفیل افشاری

منبع: کتاب گلهای عاشورایی ج ۲

استاد دانشگاه

می گفتند استاد دانشگاه است و فلسفه درس میداده. ترکش پایش رو قطع کردو خونریزی شدید داشت، کسی هم کاری نمی توانست انجام بده. با همون حال رو به من کرد و گفت: این بیسکویت هائی که توی صبحگاه می دادند... با خودم فکر کردم بیسکویت می خواد چیکارتوی این وضعیت؟... گفت: من یکبار یکی اش رو بردم برای دخترم، اشکال نداره؟... گفتم: سهمیه ی خودت بوده؟ گفت: آره! گفتم: انشاءالله که اشکال نداره... انگار منتظر همین جواب من بود... کتاب خاطرات ص ۴۴ فقط یک زیرپوش؟

از گرمای هوا شده بودم یک پارچه آب. زیر پوشم رادراوردم و نشستم به شستن... یکی از دوست هایم رسید و گفت چی کار می کنی؟ گفتم نمی بینی، زیر پیراهنم کثیف شده می شورم! گفت تو این گرما؟... گفتم خوب همین یکی را بیشتر ندارم، باید

بشورم که بیوشم! گفت آخه، پسر مسؤل تدارکات که یک انبار جنس دستشه باید  
یه زیرپیراهن داشته باشه! دیدم راست میگه. رفتم سراغ بابا و گفتم حاجی یه زیر  
پیراهن به من میدی؟...

پدرش هم گفت، وقتی به همه دادم به تو هم می دهم... خاطره ای از شهید حاج  
موسی رضاراده - منبع: کتاب بی قسم

### کپسول گاز

کپسول گاز خانه تمام شده بود و برای عوض کردن آن نیاز بود مسیر زیادی از منزل  
تا سر شهرک آزادیه قرچک می آمدم و کپسول گاز تهیه می کردم. ما دیدم شهید حجت  
که تازه از جبهه اومده بود با ماشین در مقابلم ظاهر شد.

خوشحال شدم که کمک کاری آمد اما در ناباوری دیدم حجت بدون توجه از کنارم  
گذشت و بعد از چند دقیقه نفس زنان آمد و کپسول گاز را بدوش گرفت و باهم به  
سمت منزل راه افتادیم. در مسیر گفتم: بابا جون تو که با ماشین رفتی تا درب منزل،  
کپسول رو هم داخل ماشین می گذاشتی که اینقدر اذیت نشی.

اما حجت لبخندی زد و گفت: بابا اون ماشین برای بیت المال مسلمین است و من  
اجازه چنین استفاده ای ندارم... شهیدی از جهادسارندگی، شهید ملا آقایی

یه نفر اومده بود مسجد و از دوستان سراغ شهید ابراهیم هادی رو می گرفت. بهش گفتم: کار شما چیه؟ بگین شاید بتونم کمکتون کنم گفت: هیچی. می خواهم بدونم این شهید ابراهیم هادی کی بوده؟ قبرش کجاست؟... مونده بودم چی بهش بگم... بعد از چند لحظه سکوت گفتم: شهید ابراهیم هادی مفقود الاثره و قبر نداره... گفتم: چرا سراغشو می گیری؟... با یه حزن خاص قضیه رو برام تعریف کرد: کنار خونه ی ما تصویر یه شهید نصب کردند که مال شهید ابراهیم هادی هستش. من دختر کوچیکی دارم که هرروز صبح از جلوی این تصویر رد میشه و میره مدرسه. یه روز بهم گفت: بابا این آقا کیه؟... گفتم:

"اینا رفتند با دشمنان جنگیدن و نداشتن دشمن به ما حمله کنه و شهید شدند." از زمانی که این مطلب رو به دخترم گفتم، هر وقت از جلوی عکس رد میشه بهش سلام می کنه. چند شب پیش این شهید اومده به خواب دخترم بهش گفته من ابراهیم هادی ام، صاحب همون عکس که بهش سلام می کنی؛ بهش گفته:

دختر خانوم! تو هر وقت به من سلام می کنی من جوابت رومیدم؛ چون با این سن کم، اینقدر خوب حجابت رو رعایت می کنی دعوات هم می کنم. بعد از اون خواب دخترم مدام می پرسه: این شهید ابراهیم هادی کیه؟... قبرش کجاست؟... بغض

گلو م رو گرفته بود و حرفی برا گفتن نداشتم؛ فقط گفتم: به دخترت بگو اگه می خواهی شهید هادی همیشه هوات رو داشته باشه مواظب نماز و حجابت باش... شهید ابراهیم هادی می گفت: چادر یادگار حضرت زهرا(س) است، ایمان یک زن وقتی کامل می شود که حجاب را کامل رعایت کند... منبع: کتاب سلام بر ابراهیم

### عنایت شهید ابراهیم هادی

دانشجو بودیم و مخارج تحصیل و زندگی اقتضا می کرد که همزمان با تحصیل ، کسب درآمد هم داشته باشیم. مجید تدریس خصوصی برای دانش آموزان دبیرستانی رو انتخاب کرد. اما بعد از یه مدت تدریس رو رها کرد. گفتم: چرا دیگه تدریس نمی کنی؟ گفت: بعضی از خانواده ها آداب شرعی رو رعایت نمی کنن، آخرین روزی که برای تدریس رفتم ، مادر یکی از بچه هایی که بهش درس می دادم، بد حجاب بود. چند لحظه پشت در ایستادم تا خودشو بپوشونه، اما دیدم خیلی بی تفاوته. خیلی ناراحت شدم و از همون جا برگشتم... خاطره ای از شهید دکتر مجید شهریاری،

منبع: کتاب شهید علم، ص ۱۰

### چشم های با حیا ی شهید همت

...خیلی از همین دخترها، تو پاوه می آمدند ازم می پرسیدند: این برادر همت چکار میکنه که نمی خوره زمین؟... آخرش هم یادم رفت ازش بپرسم. شاید یکی از سوال



هایی که آن دنیا ازش بپرسم همین باشد. به نظر خودم این خیلی با ارزش است که آدم حق عضوی از بدنش را این طوری ادا کند، به چهره های مختلف ابراهیم و بخصوص به محبت هایی که فقط شاید به من نشانش می داد. ابراهیم که با چشم بسته راهنمای می کرد ما دخترها را تو شهر پاره؟ از تقوای چشمش حرف می زدیم، کارش به جایی کشید که از من شنید: تو از طریق همین چشم هات شهید می شوی... گفت: گفت: ”چرا؟“ ”گفتم: ”چون خدا به این چشم ها هم کمال داده و هم جمال...“ چشم های حاجی درخشید. پرسید ((چرا؟)) و در نگاهش چنان انتظاری بود که او دلش نیامد، بگوید: ((ولش کن! حرف دیگری بزنیم.)) دلش نیامد، بگوید: ((من نماز می خوانم، دعا می کنم که تو بمانی، شهید نشوی)). آه کشید. گفت: ((چون خدا به این چشم ها هم جمال داده هم کمال. این چشم ها در راه خدا بیداری زیاد کشیده، اشک هم زیاد ریخته.)) ابراهیم چشم های زیبایی داشت. خودش هم می دانست. شاید به خاطر همین بود هیچ وقت نمی گذاشت آرام بماند. یا سرخ از اشک دعا و توبه بود یا سرخ از روزها جنگیدن و نخوابیدن... می گفتم: من یقین دارم این چشم ها تحفه بی است که به درگاه خدا خواهی داد. آخر سر همین هم شد و خدا چشمهایش را با قابش برد برای خودش...

راوی: همسر شهید همت - منبع: کتاب نیمه پنهان ماه

ساعتی قبل از حرکت بسوی منطقه ی عملیاتی کربلای چهار متوجّه شدم یک نفر از بچه های کم سن و سال بسیجی گردان بنام شهید محمد صفری وظیفه در حال گریه است. جریان را که جويا شدم فهمیدم این برادر عزیز را به خاطر کمی سن از آمدن به عملیات محروم کرده اند و با گریه می گفت: «اگر آنها نمی خواستند من را در عملیات شرکت بدهند پس چرا چند ماه پول و وقت بیت المال را صرف آموزش من کرده اند؟ چرا بیت المال را هدر داده اند؟» این برادر همان ساعت آنقدر گفت و اصرار کرد تا فرماندهی اجازه ی شرکت او را در عملیات صادر کرد. این عزیز در همان عملیات به درجه ی رفیع شهادت نائل آمدند... کتاب آه باران، ص ۶۹

((یا علی موسی الرضا علی موسی الرضا(ع))

...هیچ ارتباطی هم نه من و نه حاج قاسم با کسی نگرفتیم. آمدیم به سمت آسایشگاه برویم، تلفنم زنگ خورد. مدیر مراسم گفت امشب اعطای حکم داریم اما نگفت که میهمان داریم یا شخص ویژه ای است. گفت شما مداحش هستی و ما فراموش کردیم به شما بگوییم. به حاج قاسم گفتم نمی خواهد به کسی بگویی. خودش جور شد. شب شد و برنامه اعطای احکام. شروع کردم این را خواندن که حاج قاسم اشکش سرازیر شد. حکم را گرفتند. لباس هم از قبل برایشان آماده کرده

بودند. با لهجه کرمانی فرمودند اگر روزی جنازه من آمد توی این حرم، بیا و قول بده دوباره این را برای من بخوانی... حاج قاسم شهید شد. وارد روضه منوره که شدیم و پیکر را که از دارالحفاظ وارد کردند، یاد قولم به حاج قاسم افتادم و دم دادم که «ای اهل حرم میر و علمدار خوش آمد / سردار حسین سید و سالار خوش آمد»...

راوی: حاج حسین خوش احوال، خادم حرم امام رضا (ع)

آثار باستانی که داعش در سوریه و عراق نابود کرد

گروه داعش همزمان با آغاز بحران سوریه از عراق یعنی زادگاه اصلی‌شان به سوریه سرازیر شدند و با پشتیبانی مالی و نظامی کشورهای غربی و عربی که هدف اصلی آنها سرنگونی دولت سوریه و تجزیه این کشور بود در سال ۲۰۱۳ با اشغال بخش‌هایی از شمال شرقی سوریه نام داعش را بر خود نهادند و شهر «الرقه» را پایتخت خود خوانده خود اعلام کردند و پس از آن نیز همزمان اقدامات و عملیات تروریستی در عراق را نیز پیش می‌بردند و در پی آن شهرهای زیادی از عراق را نیز به تصرف خود درآوردند که مهمترین آنها کنترل شهر موصل در سال ۲۰۱۴ بود.

عناصر داعش با ورود به هر شهر تقریباً اولین اقدامی که انجام می‌دادند تخریب آثار تاریخی و ملی شهرهای سوریه و عراق بود. براساس گزارش «یونسکو» عناصر داعش آثار باستانی نظیر شهر نمرود، الحضر، و موزه موصل در عراق و همچنین

آثار باستانی و تاریخی در استانهای سوریه مانند حلب، ادلب، درعا، حماه، شهر تاریخی تدمر، معبد بلف و مقبره های عمودی مزارهای تاریخی به طور کامل تخریب و غارت کرده اند.

هدف داعش از تخریب آثار باستانی

داعش نه تنها هیچ‌گاه تخریب آثار باستانی شهرهای سوریه و عراق را کتمان نکرده است بلکه دستگاه تبلیغاتی این گروهک تروریستی از نخستین رسانه‌هایی بود که با انتشار تصاویر و نوشته‌هایی به جهانیان خبر دادند که کینه‌ای عجیب به تاریخ، آثار باقی‌مانده از گذشته دارند و کمر به نابودی تمام آثار تاریخی و هویت مردمان سوریه و عراق بسته اند.

برای چرایی دشمنی داعش با آثار باستانی معمولا دودیدگاه کلی درهم‌تندیده وجود دارد: دلایل ایدئولوژیکی و دلایل اقتصادی. گروه موسوم به «دابق» درخصوص دلیل وانگیزه اصلی عناصر تروریستی داعش برای تخریب آثار باستانی مدعی است که «دشمنان داعش خشمگین از دست دادن یک میراث ارزشمند بودند. کفار این مجسمه‌ها و خرابه‌ها از نسل‌های قبلی را کشف کرده و تلاش می‌کنند آنها را به عنوان بخشی از هویت و میراث فرهنگی به تصویر بکشند.

مجله «نشنال اینترست» در گزارشی این مسأله را تحلیل می کند که چرا داعش آثار باستانی را نابود و غارت می کند؟ و برای پاسخ به این سوال دو دلیل اصلی را عنوان می کند. اولین دلیل ارائه شده، نفرت و بیزاری این گروه نسبت به گذشته و تاریخ است. دومین دلیل، سودی است که از فروش آثار باستانی غارت شده عاید این گروه می شود. «نشنال اینترست» دلیل سومی را هم بیان می کند و آن اینکه وجود همزمان تخریب و غارت آثار تاریخی در واقع پایه ریزی یک نظام زور در شهرهای تحت اشغال برای کنترل روانی مردمان این مناطق است.

با وجود آنکه مجله «نشنال اینترست» برای امر تأکید دارد که در تخریب و غارت آثار باستانی، مزایای اقتصادی برای داعش چندان قابل توجه نیست و عمده درآمد این گروه تروریستی فروش نفت و اموال مسروقه از شهر موصل است، اما گزارش ها و مطالعات زیادی وجود دارد که بر اهمیت اقتصادی این رفتار داعش تأکید دارند و تأیید می کنند که تقریباً نیمی از درآمد ماهانه داعش از غارت آثار باستانی و مصادره اموال تأمین می شود.

موزه نینوا در شهر موصل

در ۲۶ فوریه ۲۰۱۵ داعش تلاش می کند که ۴ جوان موصلی را که به اسارت درآورده، وادار به تخریب موزه نینوا کند، اما آنها حاضر به تخریب میراث تاریخی وطن خود

نمی‌شوند تا در نهایت جان خود را به همین خاطر از دست می‌دهند و داعشی‌ها آنها را زنده در آتش می‌سوزانند. در این موزه آثار متعلق به قرن هشتم پیش از میلاد وجود داشت که داعشی‌ها با تیشه، چکش و با پرت کردن آثار تاریخی از بلندی، آنها را شکسته و ویران می‌کنند. همچنین تندیس نگهبان دروازه نرگال (خدای سرزمین مردگان) یکی از آثار ارزشمندی بود که در این هجوم وحشیانه از بین رفت، قدمت این اثر به قرن هفتم پیش از میلاد می‌رسید.

#### مقبره یونس نبی در شهر موصل

در ژوئیه ۲۰۱۴، مقبره‌ای در شهر موصل عراق که به حضرت یونس (ع) منسوب است را تخریب کردند، این مقبره در مسجد یونس نبی قرار داشت...

#### شهر باستانی نمرود

شهر تاریخی نمرود که نگین تمدن آشوری شناخته می‌شد در قرن ۱۴ پیش از میلاد مسیح، در حاشیه رود دجله و در حدود ۳۰ کیلومتری جنوب شرق موصل ساخته شد. داعش برای تخریب این شهر باستانی از بولدوزر و ابزار آلات سنگین استفاده کرد. یونسکو، تخریب شهر نمرود را جنایت جنگی خواند. متأسفانه در این تخریب‌ها نقش برجسته‌های بی‌نظیر این شهر باستانی و مجسمه بزرگ «شیر بالدار» نیز از بین رفت.



در زمان غیبت امام زمان (عج)  
چشم و گوشتان به ولی فقیه  
باشد تا ببینید از آن کانون  
فرماندهی چه دستوری  
صادر می شود.

همه را بگو  
همه را بگو

کتاب کشتکول خاطرات، ناصرکار

## ویران کردن شهر باستانی هترا

در ۷ مارس ۲۰۱۵ داعش با حمله به شهر باستانی هترا بخشی از آن را ویران کرد. هترا در ۲۹۰ کیلومتری شمال شهر بغداد و ۱۵۰ کیلومتری جنوب غرب موصل قرار دارد و متعلق به قرن دوم و سوم پیش از میلاد است. این شهر در دوران باستان در فاصله ۵۰ کیلومتری شمال غرب پایتخت آشور باستان واقع بوده و قسمتی از تمدن ایران محسوب می‌شده است. در معماری خاص شهر هترا آثاری از سه نوع تمدن ایرانی، یونانی و رومی دیده می‌شود که نشان از دوران صلح میان ایران و یونان داشت.

## شهر باستانی پالمیرا

داعشی‌ها پس از تصرف پالمیرا اعلام کردند که «این شهر باستانی را ویران نمی‌کنیم، اما مجسمه‌های موجود در آن را که گمراهان پرستش می‌کردند، پودر خواهیم کرد.» از جمله آثاری که داعش در این مناطق از بین برد می‌توان به معبد تاریخی «بل»، طاق نصرت، ۶ تندیس باستانی از جمله تندیس معروف به شیرالات اشاره کرد. عبدالکریم مدیر آثار باستانی سوریه پس از این اقدام داعش اعلام کرد که این تندیس با صفحه فلزی و کیسه‌های شن پوشیده شده بود تا از آسیب احتمالی ناشی از درگیری‌های مسلحانه در امان بماند اما داعش آن را بیرون آورد و از بین برد.



داعشیان همچینین خالد الاسعد، باستان شناس سوری را نیز در پالمیرا اعدام کردند. پس از بازپس گیری این شهر یک باستان شناس لهستانی مجسمه شیر اللات را با هزینه یونسکو مرمت کرد. شهر باستانی پالمیرا واقع در سوریه متعلق به اوایل هزاره دوم پیش از میلاد است.

### خشم جهان از تخریب آثار باستانی

هجوم تروریست های داعش به آثار تاریخی و باستانی در سه سال گذشته قلب باستان شناسان و تاریخ دوستان جهان را به درد آورد. بسیاری از اشیاء و مکان های از بین رفته در فهرست میراث جهانی یونسکو ثبت شده بودند. اشیا و آثار باستانی نابوده شده در عراق و سوریه میراث جهانی بود که کارشناسان یونسکو بارها نسبت به نابودی آن ها ابراز نگرانی کردند. تخریب آثار ارزشمند تاریخی به دست داعش و انتشار ویدئو و تصاویر این اقدام خشم مجامع فرهنگی، باستان شناسان به حفظ آثار تاریخی در سطح بین المللی را در پی داشت. اقدامات تخریب گرانه داعش باعث شد تا شورای امنیت سازمان ملل در قطعنامه ای تصویب کند. بر این اساس جامعه جهانی ملزم شد تا ضمن حمایت از میراث فرهنگی، در مقابل تخریب و قاچاق این آثار در شرایط جنگ مسلحانه توسط گروه های تروریستی واکنش نشان دهد. در بخشی از این بیانیه آمده است: "چنانچه این گروه ها علیه میراث فرهنگی اقدام

مسلحانه کنند به مثابه جنایت علیه بشریت تلقی شده و شورای امنیت حق دارد برای مقابله اقدام نظامی کند".

گروه های تکفیری چون داعش و پیش از آن طالبان، دایره نفی و طرد گسترده ای دارند که هیچ دین و آیینی را به جز خود نپذیرفته و روا نمی دانند. این ویژگی تمام گروه های تروریستی و تکفیری است که در میان جهل و تاریکی محبوس گشته اند.

داعش با تخریب آثار باستانی به دنبال تثبیت خود بود و به جز بهره برداری های اقتصادی از غارت آثار تاریخی به دنبال ایجاد تفکرات و رفتارهای تازه بر اساس اعتقادات خود بود. داعش به پایان راه خود رسید اما آثار تاریخی و گردشگری که در عراق و سوریه از بین برد، همچون زخمی بر پیکر تمدن و تاریخ بشر باقی خواهد ماند. از سوی دیگر برخی نیز معتقد بودند که ویران کردن آثار تاریخی، پوششی برای غارت آثار باستانی از سوی داعش و فروش آنها بود چنانکه مقامات عراقی نیز پس از باز پس گیری موصل گفته بودند که در تونل هایی که در بخش هایی از موصل حفر شده به اشیاء باستانی دست یافته اند، اشیایی که نیروهای داعش آنها را از موزه ها به تاراج برده بودند و در حال انتقال این آثار به جای دیگری بودند.

بسیاری از تاریخ شناسان و تحلیلگران سیاسی حمله های داعش به اماکن باستانی را حمله ای وحشیانه به حافظه جمعی بشر قلمداد کردند که به روشنی از خشونت

بی معنایی روایت می کند که با ظهور تکفیری های داعش به راه افتاد. به باور تحلیلگران، این گروه تروریستی نشانه های تاریخ بزرگ عراق را نابود می کند چرا که ناچار است، تاریخ را گواهی بر یک جایگزین عالی برای پوچ گرایی وحشیانه خود به کار گیرد.

### زندان مخوف تروریست های داعش

داعش از طبقه پایین استادیوم شهر رقه به عنوان زندان استفاده می کرده است. داعش از اتاق های رختکن این استادیوم ورزشی به منظور نگه داشتن زندانیان استفاده می کرده است.

داعش در طول نزدیک به ۴ سال از اشغال این شهر، اجرای دهها مجازات خشن شامل گردن زدن و دیگر مجازات ها شامل تیرباران را در داخل استادیوم شهر و در مقابل چشم مردم انجام می داد. تصاویر نشان می دهد زندانیانی که غالب آنها به دست داعش اعدام شده اند دلایل دستگیری و نام ها و طول مدت زندانی شدن در این منطقه را روی دیوارها نوشته اند. در این مکان نوشته هایی به زبان های روسی و فرانسوی نیز به چشم می خورد و نشان می دهد زندانیان خارجی داعش نیز در این مکان زندانی بوده اند...

به گزارش عصر ایران به نقل از "سی ان ان"

در سوریه، داعش مُرده ها را هم عذاب می دهد!

داعش اقدام به تخریب قبرستان ها می کنند. به دلیل اینکه اعتقاد دارند، سنگی که به صورت عمودی بر روی قبر قرارگرفته و نام مرحوم بر روی آن نوشته شده، همانند بت می باشد.

مردها کمتر از زنده ها از سوی تروریست ها در عذاب نیستند. در آنجا مردم به سر مزار عزیزان خود رفته و برای آنها دعا می خوانند، و این بر خلاف اعتقادات این سازمان می باشد،

بنابراین باید نابود شود و با بولدوزر به قبرستان آمدند و قبرستان را تخریب کردند. نتوانستم قبر مادرم را پیدا کنم، برای اینکه سنگ قبر او را از بین برده و قبرستان را زیر و رو کردند. در قبرستان شهر دوما، به ۱۵۰ مقبره بی حرمتی شده...

«کمسیون تخریب قبرستان»، مقبره روحانیون و پدر و مادر آنان را نیز خراب می کنند، و براین باورند که بابت وبت پرستی مبارزه می کنند. داعشی ها، جنازه کشته شدگان خود را یا در قبرهای دسته جمعی دفن کرده و یا اینکه در خیابان رها می کنند...

منبع: خبرگزاری اسپوتنیک



ما تسللت غمر فوزنا!  
المراد فوزنا اليوم؛ اليوم  
والمراد فوزنا لننذر اليوم...

آية الله العظمى  
سيدنا محمد بن عبد الله

کتاب کتکول خاطرات، ناصر کاره